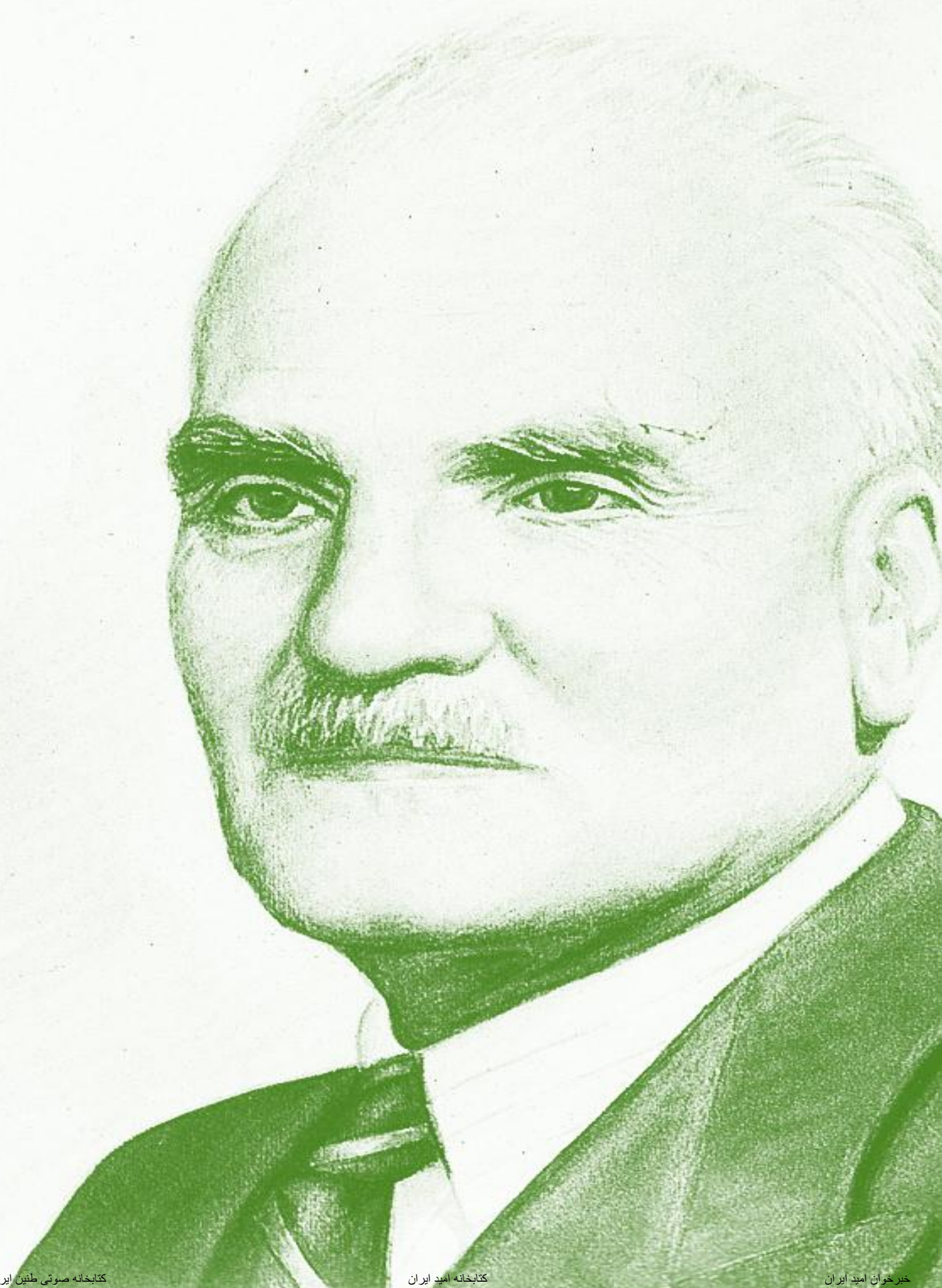






قیمت اشتراک

سالانه
در آلمان... | ۱۰۰ مارک | ۶۰ مارک
در ایران و
سایر ممالک | یکدلیه انگلیسی | ۱۲ شلینگ

قیمت هر شماره برای تک فروشی در
ایران پنج قران است

کافه

۱۳۲۴

این روزنامه هر ماه یک
بار در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Rédaction «Kaveh»
Berlin - Charlottenbourg
Leibnizstr. 64

۲۶ فروردین ماه قدیم ۱۲۹۱ زردگردی = غره محرم سنه ۱۳۴۰ = ۴ سپتامبر فرنگی ۱۹۲۱ میلادی • Neue Folge • Nr. 9 • Jahrg. 2

روزنامه کاهوه که بنام کاهوه آهنگر داستانی منسوب است و دوره جدید آن از غره جمادی الاولی سنه ۱۳۳۸ در براین پایتخت مملکت آلمان بزبان فارسی فصیح و ادبی چاپ میشود دارای مقالات علمی و ادبی عالمانه‌ایست که در نتیجه تنبّهات و زحمات طوّلانی نوشته میشود. این روزنامه نتیجه سعی و کوشش از انحصار مشغول به علم و ادب بوده و بکمک قلمی اسانید بزرگ از علمای معروف فرنگستان مفتخر و مقالات فاضلانه آنها زیب صفحات این روزنامه است. روزنامه کاهوه با کمال پاکیزگی در کاغذ اعلا در مطبعه خیلی نفیس بطبع میرسد و خط روشن و خوبی طبع و صحت دقیق آن که بقدر مقدور بی غلط چاپ میشود انسان را بهوس خواندن آن میآورد. در غره هر ماه یک شماره از آن دارای ۱۶ صفحه بزرگ و قریب ۱۲۰۰ بیت مطالب نشر میشود که مشتمل است بر ابواب مختلفه از مطالب مهمه و از آن جمله مخصوصاً مقالات تاریخی راجع بایران قدیم و مشاهیر شعرای ایران و مشاهیر قرن اخیر و تنقیدات ادبی و ملاحظات عمومی و مقالات علمی و سیاسی و غیره. با شماره ۴ و ۸ و ۱۲ کاهوه یک جزوه بزرگ بقطع و حجم خود روزنامه مشتمل بر ۱۶ صفحه از اجزای کتابی موسوم به «تاریخ روابط دوس و ایران» بطور ضمیمه و بلا عوض بشارتین فرستاده میشود که بعدها مجموع این جزوه‌ها یک کتاب مستقل منبسط و مفیدی میشود.

برای ترتیبات اشتراک، اسانی، کتلی روزنامه و غیره رجوع کنید بشت صفحات بلند روزنامه

برای مکاتبه با اداره کاهوه میتواند خط فرنگی یا این صفحه را بریده روی پاکت چسبانده و بپست بدهد.

Rédaction du journal Persan «Kaveh»
(Allemagne) **Berlin-Charlottenbourg**
Leibnizstr. 64.



نام کتاب : معمای تقی زاده

نویسندگان : علی افتخاری روزبهانی ، سهراب یزدانی (استاد دانشگاه تربیت معلم) ، مهرزاد بروجردی (استاد دانشگاه سیراکیوز آمریکا) ، ایوان سیگل (استاد مهمان دانشگاه Devry شیکاگو) ، رحیم خستو (استاد دانشگاه آزاد اسلامی) ، فریبا زرین باف (استاد دپارتمان تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا در ریورساید (Riverside) کالیفرنیا و مدیر برنامه مطالعات خاورمیانه و اسلامی) ، علی انصاری (استاد دپارتمان تاریخ در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند) ، تورج اتابکی (استاد مطالعات خاورمیانه و آسیای غربی دانشگاه لایدن هلند)

جمع آوری و تدوین : امیرقربانی

طراح جلد و صفحه آرا : امیرقربانی

ناشران الکترونیک : خانه کتاب و تاریخ ایرانی

منبع : سایت تاریخ ایرانی

تاریخ انتشار : ۱۳۹۴/۱۱/۱۳

کلیه ی حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به وبلاگ خانه کتاب و سایت تاریخ ایرانی است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران تنها با ذکر منبع مجاز است.

www.book-house.blogsky.com

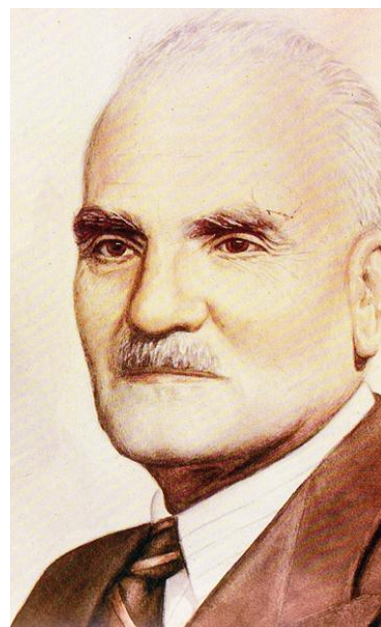
www.tarikhirani.ir

فهرست

سیاست و روشنفکری؛ از افراط تا اعتدال / گزارشی از زندگی سیاسی و فکری سید حسن تقی‌زاده.....	۵
تقی‌زاده نماینده اجتماع‌یون عامیون نبود.....	۱۶
تقی‌زاده به دنبال مدرن‌سازی روح جامعه ایران بود.....	۲۵
هیچ کس جواب معمای تقی‌زاده را ندارد.....	۳۰
خاطرات تقی‌زاده از دوران استبداد صغیر / مانع تندرستی مشروطه‌طلبان بودم.....	۳۸
تقی‌زاده؛ منازعه در اندیشه و عمل / حکایت مرد غریب و دیار غرب.....	۴۵
تبریز؛ شهری جهان وطنی که افکار تقی‌زاده را شکل داد.....	۵۴
تقی‌زاده سوسیال دموکرات و جمهوری خواه بود.....	۵۸
تقی‌زاده پیرو وفادار تجدد آمرانه بود.....	۶۲

سیاست و روشنفکری؛ از افراط تا اعتدال / گزارشی از زندگی سیاسی و فکری سید حسن تقی‌زاده

علی افتخاری روزبهانی



اگر اندک علاقه‌ای هم به خواندن تاریخ معاصر داشته باشید، نام او را در برش‌های مختلفی از تاریخ یکصد ساله ایران می‌بینید؛ سید حسن تقی‌زاده. فعالیت سیاسی تقی‌زاده با پارلمان آغاز شد و با پارلمان به پایان رسید، او به نمایندگی از اصناف تبریز در اولین دوره مجلس شورای ملی به پارلمان وارد شد و هنگامی که در نود سالگی به دلیل زمین‌گیر شدن از سیاست کناره گرفت نیز نماینده مجلس سنا بود. زندگی طوفانی تقی‌زاده محدود به عضویت در پارلمان نبود. او سال‌های متمادی وزیر و سفیر بود و افکارش در فضای روشنفکری ایرانی موافقان و مخالفان فراوان داشت. قضاوت مورخان و موثران تاریخ ایران اما در خصوص عملکرد سیاسی و فکری تقی‌زاده در دوره‌های مختلف تاریخی چنان است که می‌باید نزدیک به یک قرن زندگی او را به دوره‌های مختلفی تقسیم کرد. چنانکه محمدعلی همایون کاتوزیان، زندگی تقی‌زاده را مصداق «سه زندگی در یک عمر» می‌داند. (۱)

روشنفکری جوان در عهد ناصری

سید حسن تقی‌زاده در ۱۲۵۷ شمسی در تبریز متولد شد. پدرش امام جماعت مسجدی در تبریز بود. تقی‌زاده به مانند بسیاری دیگر از روشنفکران ایرانی با تحصیلات مذهبی آغاز کرد. پدرش که شاگرد شیخ حسین انصاری از علمای به نام نجف بود آرزو داشت فرزندش را برای اخذ اجتهاد به نجف بفرستد. تقی‌زاده از هشت سالگی تحصیل مقدمات عربی و از چهارده سالگی تحصیل علوم عقلی، ریاضیات و نجوم و هیئت را شروع کرد. در حکمت قدیم، طب جدید، علم تشریح و هیئت جدید درس خواند. در مدرسه آمریکایی تبریز با علوم جدید آشنا شد. اصول فقه را نزد میرزا محمود اصولی و حاج میرزا حسن فرا گرفت. او اما به دور از چشم پدرش و به همراه میرزا محمدعلی‌خان تربیت به یادگیری زبان فارسی و علوم غربی همت گمارد.

سید حسن تقی‌زاده جوانی بیست ساله بود که روشنفکران ایرانی در آخرین سال‌های حکومت ناصرالدین شاه با مشاهده عقب‌ماندگی ایران از غرب، فریاد تجددخواهی سر داده بودند. تبریز در آن روزها دومین شهر بزرگ ایران و کانونی برای روشنفکران ایرانی بود که در قفقاز و استانبول زندگی می‌کردند و افکار و آرایشان از طریق روزنامه‌ها و مجلات به تبریز می‌رسید. تقی‌زاده با مطالعه اندیشه‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، طالبوف و روزنامه‌های فارسی زبان خارج از کشور، نظیر اختر، پرورش، ثریا، حبل‌المتین و حکمت که به تبریز می‌رسید و همچنین کتاب‌های عربی چاپ مصر و کتاب‌های ترکی چاپ عثمانی، تمایل فراوانی به اندیشه‌های سیاسی اروپایی، افکار آزادی‌خواهانه، ضد استبدادی و تجددطلبانه یافت. شیفتگی او به ترویج افکار عصر روشنگری چنان بود که با همراهی دوستش محمدعلی‌خان تربیت تصمیم به تاسیس مدرسه‌ای در تبریز گرفت تا به تبلیغ تجددخواهی بپردازد اما این مدرسه با مخالفت علمای تبریز امکان فعالیت نیافت و محمدعلی‌خان تربیت و تقی‌زاده به جای مدرسه به تاسیس کتاب‌فروشی روی آوردند. کتاب‌فروشی تربیت به سرعت مرکزی برای رفت و آمد تجددخواهان و محلی برای تبادل کتاب‌های عربی، ترکی و نشریات فارسی زبان تجددخواه منتشره در خارج از ایران

شد. این همان کتاب‌فروشی‌ای بود که در دوران استبداد صغیر به آتش کشیده شد. او یک سال قبل از آغاز انقلاب مشروطه به عثمانی، مصر و قفقاز سفر کرد و با روشنفکران و همچنین ایرانیان مخالف استبداد ناصری مقیم آن دیار ملاقات کرد.

رهبر افراطی‌ها

در اولین مجلس شورای ملی، تقی‌زاده جوان نماینده مردم تبریز بود. نطق‌های هیجانی او در دفاع از آرمان‌های مشروطه و مخالفت تند و تیز با دشمنان حکومت قانون و تجددخواهی وی را به یکی از رهبران برجسته انقلاب بدل ساخته بود. او در مجلس شاخص‌ترین نماینده جناح اقلیت تندرو محسوب می‌شد که طرفدار تغییرات و اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود و انتقادهای تندی از نظام استبدادی به عمل می‌آورد. تقی‌زاده در این دوره در کنار رجالی چون سعدالدوله و میرزا حسن‌خان مشیرالدوله عضو هیاتی شد که از طرف مجلس مامور تدوین متمم قانون اساسی مشروطه گشت که در آن حکومت مشروطه و فصل حقوق ملت تعریف شده و در مذاکرات آن بحث‌های جدی در خصوص عرف و شرع درگرفت.

در اولین دوره مجلس، کار محمدعلی شاه قاجار با نمایندگان به آشتی نیافتاد و اگرچه گفت‌وگوها و تلاش‌های فراوانی برای توافق شاه خودکامه با مجلسیان شد اما سرانجام کار به بمباران مجلس با توپ‌های روسی انجامید. در این میان جناح تندرو مشروطه‌خواه، امین‌السلطان صدراعظم شاه را به این دلیل که او را عاملی برای نابودی مشروطه تلقی می‌کرد به قتل رساند. تقی‌زاده به عنوان شناخته شده‌ترین رهبر تندروهای مشروطه بعدها اطلاع از ماجرای ترور امین‌السلطان را انکار کرد اما شکی نیست که نزدیکان او در این ترور دست داشته‌اند.

وقتی برخی روزنامه‌های نزدیک به تندروها به مادر شاه فحش دادند، و درخواست شاه برای محاکمه دشنام‌گوی مادرش به جایی نرسید، وقتی به کالسکه محمدعلی شاه بمب پرتاب شد و شاه خواهان محاکمه عاملان این ترور نافرجام شد اما تندروهای مجلس و از جمله تقی‌زاده مانع شدند؛ شاه دیگر اطمینان حاصل کرد که با مجلس از در آشتی نمی‌تواند در آید. فریدون آدمیت در کتاب خود با عنوان «مجلس اول و بحران آزادی» با ملامت تندروی‌های صورت گرفته در

مجلس اول به خصوص عملکرد تقی‌زاده و نزدیکانش در انجمن‌های مخفی تهران می‌گوید: «نقشه ترور شاه قرینه ترور امین‌السلطان، یک تصمیم جمعی بود از جانب گروه انقلابی به رهبری حیدرخان و حوزه اجتماعیون - عامیون تهران با مشارکت انجمن آذربایجان» (۲)

آدمیت در ادامه با انتقاد شدید از نمایندگانی چون تقی‌زاده که جلوی خواست شاه مبنی بر محاکمه عوامل ترورش از جمله حیدرخان را گرفتند، می‌گوید: «حکم تاریخ روشن است. جبهه افراطیون از کمونیست‌های قفقازی تا فرقه اجتماعیون - عامیون و نمایندگان افراطی مجلس و انجمن‌های تندرو در به وجود آوردن بحرانی که به انحلال مجلس ملی انجامید مسوولیت و محکومیت مشترک دارند» (۳)

آدمیت به گفته‌های احتشام‌السلطنه رئیس مجلس اول و محمدولی خان تنکابنی رئیس حکومت موقت استناد می‌کند که «تقی‌زاده و یارانش مجلس سابق را به باد دادند» (۴) خود تقی‌زاده نیم قرن بعد با بازبینی حرکات افراطی مجلس اول می‌گوید: «شاه تصور کرد که مشروطه‌خواهان قصد جان او را دارند... ظاهراً اگر مدارای بیشتری با او می‌شد امکان سازش منتفی نبود» (۵)

مجلس به توپ بسته شد و تقی‌زاده به سفارت انگلستان گریخت و با وساطت این سفارت، شاه به تبعید او از ایران رضایت داد. تقی‌زاده ابتدا به پاریس و سپس لندن رفت. او در دوران تبعید در انگلستان با همکاری ادوارد براون تلاش فراوانی کرد تا اوضاع ایران در دوره استبداد صغیر را در افکار عمومی مطرح سازد.

دعوی مشروطه و مشروعه

وقتی مشروطه‌خواهان تهران را فتح کردند تقی‌زاده هنوز آنقدر پرآوازه بود که به عضویت کمیته سه نفره اداره امور کشور در آید. او در مجلس دوم رهبر تندروها شد که اینک حزب دموکرات را تشکیل داده بودند. سر فصل برنامه‌های حزب تقی‌زاده عبارت بود از «انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی، ایجاد نظام اجباری، تعلیم اجباری مجانی، ترجیح مالیات مستقیم بر

غیرمستقیم، تقسیم املاک میان رعایا، آزادی تجمع و حزب و برابری در مقابل قانون صرف نظر از نژاد و قومیت و مذهب...» (۶)

مجلس دوم به دو دسته تقسیم شد: دموکرات‌ها و اعتدالیون که هر کدام روش خاصی را برای پیشبرد آرمان‌های مشروطه می‌پسندیدند. دعوای میان دو گروه سرانجام بر سر مرز میان عرف و شرع و تفکیک دین از سیاست بالا گرفت، علمای نجف که اگر حکم ایشان در حرمت شرعی همکاری با محمدعلی شاه نبود ای بسا استبداد محمدعلی شاهی صغیر نمی‌شد، این بار حکم به خلاف اسلام بودن مسلک سیاسی تقی‌زاده دادند. در این فتوا آمده بود: «... چون ضدیت مسلک سید حسن تقی‌زاده که جدا تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده‌اش علنا پرده برداشته است، لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منیع بالکلیه خارج و قانونا و شرعا منعزل است... بجای او امین دین‌پرست وطن‌پرور و ملت‌خواه صحیح‌المسلک انتخاب فرموده او را مفسد و فاسد مملکت شناسند و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عز اسمہ را اخطار فرمایند و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است.» (۷)

طبق روایت تقی‌زاده، بهبهانی - اگرچه بزرگ اعتدالی‌ها بود، و شاید به همان دلیل - در مجلسی که با تقی‌زاده ترتیب داد پیشنهاد کرد که تقی‌زاده نسبت به حکم علمای نجف تواضع کند و سپس به دیدارشان برود، و اضافه کرد که «ما هم ترتیب می‌دهیم خیلی با احترام شما را بپذیرند... و خیلی با احترام بر می‌گردید.» تقی‌زاده می‌گوید: «من هم خیلی تند بودم. گفتم آقا شما چه عقیده دارید؟ شما عقیده دارید رویه من بر خلاف اسلام است؟ گفت نخیر. گفتم پس بردار تلگراف کن... من التماس نمی‌کنم.» (۸)

تقی‌زاده مجبور به ترک مجلس شد اما وقتی سید عبدالله بهبهانی رهبر جناح اعتدالی مجلس ترور شد انگشت اتهام بار دیگر به سوی دموکرات‌ها، حیدر بمبی (حیدرخان عموآوغلی) و البته سید حسن تقی‌زاده نشانه گرفته شد. تقی‌زاده تا آنجا به دست داشتن در این ترور متهم بود که

وقتی تابوت بهبهانی را می‌بردند جمعیت شعار می‌داد: «فقیهی که اسلام را بود پشت، تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت». (۹)

وقتی یکی از نزدیکانش به خونخواهی سید عبدالله ترور شد، تقی‌زاده از بیم جان به تبریز رفت و سپس ایران را به قصد استانبول ترک کرد. این دومین تبعید او از ایران بود که البته ۱۴ سال به طول انجامید.

متحد با آلمان بر ضد انگلیس

تقی‌زاده با آغاز جنگ جهانی اول، نزدیکی با دولت آلمان را راهی برای رهایی ایران از چنگال روس و انگلیس دید و به همین دلیل به برلن رفت و کمیته ملیون متشکل از شخصیت‌های سیاسی- فرهنگی ایرانی را تشکیل داد تا با فعالیت علیه امپریالیسم روس و انگلیس از طریق آلمان قیصری راهی برای نجات ایران که در کشمکش‌های پس از انقلاب مشروطه در اوج نابسامانی بود بیابد که با شکست آلمان در جنگ راه به جایی نبرد. او از جمله سیاستمدارانی بود که به نزدیکی به دول بزرگ جهان برای ایستادن در برابر فشار روس‌ها و انگلیس‌ها اعتقاد داشت از جمله معتقد بود باید به دولت ایالات متحده نزدیک شد. او در نامه‌ای به محمود افشار در سال ۱۳۰۰ و پس از شکست آلمان‌ها در جنگ می‌نویسد: «اگر مطلب عمده که به عقیده اینجانب کشیدن آمریکایی‌ها به ایران و دست دادن آن‌ها در ادارات است سر بگیرد، عن‌قریب کارها به جاده اصلاح می‌افتد. باید آنچه ممکن است کوشش کرد که آمریکا را به ایران کشید. امتیازات داد. مستشارهای مالی و فواید عامه و زراعت و تجارت و طرق و شوارع و تلگراف از آن‌ها آورد، مدارس آمریکایی تقویت کامل نمود...»

پرتاب نارنجک تجددخواهی

در همین سال‌ها تقی‌زاده در نشریه کاوه به بیان راه علاجش جهت تجددخواهی در ایران می‌پردازد. دیدگاه او مبنی بر اینکه «ایرانی باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود

و بس» نقل قولی است که جدل‌های فراوانی را در ایران حتی تا امروز برانگیخته است. تقی‌زاده در نشریه کاوه دقیقاً چه نوشته بود؟

تقی‌زاده در سرمقاله شماره اول دوره دوم کاوه (ژانویه ۱۹۲۰) چنین نوشت: «قصد مجله کاوه بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپائی است در ایران، جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی... امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قوا باید در راه آن بکوشند سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آن‌ها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده: نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن‌پرستی کاذب توان خواند. دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن، سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس... این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و همچنین برای آنان که به واسطه تجارت علمی و سیاسی زیاد با نویسندگان هم‌عقیده‌اند که ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس.» (۱۰)

آن‌ها که در این سال‌ها بر او تاخته‌اند هیچ‌گاه مطالب پیش از جمله معروف را نیاوردند تا دیدگاه او به روشنی مشخص شود. اگرچه تقی‌زاده سال‌ها بعد گفتارش را قدری افراطی دانست و تلاش کرد تا در سال‌های پایانی عمر آن را تعدیل کند. او در خطابه معروف باشگاه معلمان می‌گوید: «اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی در ایران (اگر هم قدری به خطا و افراط) پیش‌قدم بوده‌ام و چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و بجای تعبیر «اخذ تمدن غربی» پوست کنده فرنگی‌مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم و چون این عقیده که قدری افراطی دانسته شد در تاریخ زندگی من

مانده اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر آنست که خودم قبل از خاتمه حیات نتیجه تفکر و تجربه بعدی این مدت را روزی بیان و توضیح کنم. تا حدی توضیح یا عذر آن نوع افراط و تشویق بی حدود به اخذ تمدن غربی در اوایل بیداری و نهضت ملل مشرق آن است که چون این ملت‌ها بی اندازه نسبت به ملل مغربی در علم و تمدن عقب مانده و فاصله بین آن‌ها بی تناسب زیاد شده بود وقتی تکانی خورده و این بُعد مسافت را درک کردند و چشمشان در مقابل درخشندگی آن تمدن خیره گردید، گاهی پیشروان جوان آن‌ها یکباره بدون تأمل زیاد و تمیز و تشخیص بین ضروریات درجه اول تمدن و عوارض ظاهری آن اخذ همه اوصاف و اصول و ظواهر آن را چشم بسته و صد درصد و در واقع تسلیم مطلق و بی قید به آن تمدن غربی را لازم شمرده و دل به دریا زدند و آن را تشویق کردند و خواستند به یک جهش آن فاصله را طی نموده خود را به کانون تمدن جدید که در هزاران سال تکامل یافته بود بیندازند...» (۱۱)

در کنار خود کامه تجددخواه

تقی زاده در سال ۱۳۰۳ به ایران بازگشت و نماینده مردم تبریز در مجلس شد، او اگرچه همراه مدرس و مصدق با سلطنت رضاشاه مخالفت کرد اما در سال‌های بعد پست‌های مهمی در دولت رضاشاه یافت. در سال ۱۳۱۲ او ریاست هیات نمایندگی ایران برای مذاکره با شرکت نفت جهت تعدیل امتیازنامه استعماری داری را برعهده داشت. او با تمدید قرارداد داری مخالف بود و در کنار علی اکبر خان داور تلاش داشت تا از تمدید آن جلوگیری کند اما ورود رضاشاه به صحنه تصمیم‌گیری او را به آلت فعلی برای امضای قرارداد الحاقی مبدل ساخت. تقی زاده خود می‌گوید که شاه هم در ابتدا با تمدید قرارداد مخالف بود اما با فشار انگلیسی‌ها مجبور به قبول شد. با این وجود، تقی زاده با امضای قرارداد نفرین فراوانی را برای خود خرید. او در جریان مذاکرات مربوط به ملی شدن نفت در نطق مفصلی در مجلس به توضیح این ماجرا پرداخت. نقل قول معروف او مبنی بر اینکه تنها آلت فعلی برای امضای قرارداد بوده است در جریان دفاعیات ایران در مجامع مختلف بین‌المللی در خصوص دعوای نفت میان شرکت نفت ایران -

انگلیس و دولت ایران بارها مورد استناد دکتر محمد مصدق بود. تقی‌زاده در سال ۱۳۲۸ به عنوان سناتور مردم تبریز در مجلس سنا انتخاب شد. او در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق برخوردی محتاطانه با جنبش ملی شدن نفت داشت و اگرچه روابط خوبی با مصدق نداشت اما هیچ‌گاه به مخالفت با وی برخاست. سید حسن تقی‌زاده در اواخر عمر بر روی صندلی چرخدار نشست و به دلیل کهولت سن از کارهای سیاسی کناره گرفت و سرانجام در ۹۲ سالگی در تهران درگذشت.

کارنامه علمی - فرهنگی

فعالیت‌های علمی - فرهنگی تقی‌زاده طیف گسترده و متنوعی را در بر می‌گیرد: تحقیق، تألیف، روزنامه‌نگاری، تدریس، کتاب‌شناسی، ایراد خطابه و سخنرانی، پشتیبانی از فعالیت‌های علمی - فرهنگی به لحاظ مقام و موقعیت سیاسی، مشارکت در تأسیس و سازماندهی نهادهای علمی و فرهنگی و مشاوره و رایزنی در این زمینه‌ها. صورت تفکیکی از آثار او در یادنامه تقی‌زاده آمده است. بخش عمده‌ای از نوشته‌ها و یادداشت‌های تقی‌زاده، اعم از نوشته‌های فارسی و خارجی به کوشش ایرج افشار به چاپ رسیده و مجتبی مینوی که از دوستان تقی‌زاده بود، طی مقاله مفصلی کتاب‌های عمده، سلسله خطابه‌ها و مقالات مهم وی را معرفی و بررسی کرده است. از آثار تحقیقی تقی‌زاده، پژوهش در باره گاه‌شماری و تاریخ تقویم و نجوم در ایران، تاریخ برخی مذاهب کهن در ایران و از جمله آیین مانی، تاریخ عرب جاهلی مقارن با ظهور اسلام و تتبعات درباره فردوسی و ناصر خسرو اهمیت بیشتری دارد و با توجه صاحب‌نظران روبروست. از نظر خاورشناسان غربی، که به ارزش و اهمیت تحقیقات دانشمندان ایرانی با شکاکیت و احتیاط توجه داشته‌اند، محمد قزوینی و سید حسن تقی‌زاده جایگاه علمی متمایزی دارند. تقی‌زاده در دانشگاه کمبریج انگلستان، مدت کوتاهی در دانشگاه کلمبیای آمریکا و مدت نسبتاً مدیدی در دانشکده معقول و منقول (الهیات کنونی) دانشگاه تهران به تدریس مواد درسی زبان فارسی، تاریخ و فرهنگ ایران، تاریخ عرب در اوایل ظهور اسلام، تاریخ ادیان ملل قدیم و تاریخ علوم اسلامی اشتغال داشت. متن خطابه‌های درسی او ضمن آثار وی منتشر شده است.

یک زندگی طوفانی

خاطرات تقی‌زاده با عنوان «یک زندگی طوفانی» که توسط مرحوم ایرج افشار منتشر شده است حاوی نکات خواندنی فراوانی در مورد بزنگاه‌های تاریخ معاصر ایران است اگرچه آنچه تقی‌زاده می‌گوید با باور رایج در خصوص حوادثی چون ترور اتابک، ترور سیدعبدالله بهبهانی و ماجرای نفت متفاوت است.

داستان تقی‌زاده داستان روشنفکری است که بی‌محابا به عرصه سیاست وارد شده و آزمون و خطاهای فراوانی را پشت سر گذاشته است. باید عملکردهای تند و گاه متناقض او در طول زندگی سیاسی و نظرات جسورانه‌اش در خصوص تجددخواهی در ایران، تلاش‌های بی‌دریغش جهت حفظ فرهنگ ایرانی و اشاعه و تقویت ادبیات فارسی همگی در کنار هم مورد قضاوت قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان، هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر

۲- فریدون آدمیت ایدئولوژی، نهضت مشروطیت ایران، ص ۲۷۳

۳- همان، ص ۲۸۵

۴- همان، ص ۲۸۵

۵- همان، ص ۲۸۳

۶- جمشید بهنام، تقی‌زاده و مسئله تجدد، بنیاد مطالعات ایران

۷- ایرج افشار، اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۲۰۷

۸- ایرج افشار، زندگی طوفانی

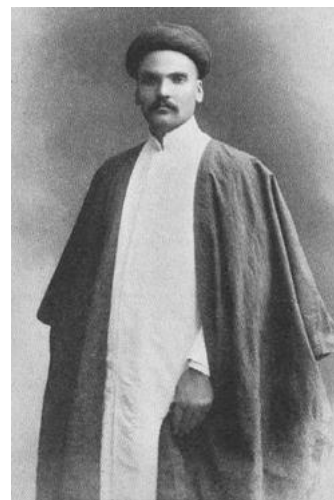
۹- محمدعلی همایون کاتوزیان، سه زندگی در یک عمر- بنیاد مطالعات ایران

۱۰- مجله کاوه، شماره ۱، دوره جدید، ژانویه ۱۹۲۱

۱۱- جمشید بهنام، تقی زاده و مسئله تجدد، بنیاد مطالعات ایران

تقی زاده نماینده اجتماعیون عامیون نبود

گفتگو با سهراب یزدانی (استاد تاریخ دانشگاه تربیت معلم و نویسنده کتاب «اجتماعیون عامیون»)



سهراب یزدانی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی خود را از دانشگاه کیل انگلستان دریافت کرده است. او در حال حاضر دانشیار دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم) است و به پژوهش و تألیف در حوزه‌های جامعه‌شناسی و سیاست می‌پردازد. کتاب «اجتماعیون عامیون» جدیدترین تألیف او تلاشی است جدی برای واکاوی جریان فکری - سیاسی یکی از تاثیرگذارترین گروه‌های سیاسی در دوران انقلاب مشروطیت. یزدانی در پاسخ به سوالات ما نقش سید حسن تقی‌زاده را در اجتماعیون عامیون و حزب دموکرات تشریح کرده است.

باور رایج آن است که فرقه اجتماعیون عامیون و بعدها حزب دموکرات در دوران انقلاب مشروطه به نوعی مطالبات سوسیالیستی را نمایندگی می‌کردند. با توجه به اینکه سید حسن تقی‌زاده در مجالس اول و دوم نماینده این جریان فکری - سیاسی شناخته می‌شد، می‌خواهیم بدانیم آشنایی این جریان و همچنین خود تقی‌زاده با اندیشه‌های چپ تا چه میزان بود و آیا تقی‌زاده در دو دوره مجلس توانست مطالبات این جریان فکری - سیاسی را نمایندگی و طرح کند؟

فرقه اجتماعیون عامیون در اوایل جنبش مشروطه‌خواهی تشکیل شد و همزمان با اولین دوره مجلس شورای ملی فعالیت‌اش اوج گرفت. حزب دموکرات در گرماگرم انتخابات مجلس دوم پایه‌گذاری شد و تا چند سال با افت و خیز به فعالیت‌اش ادامه داد و سرانجام پس از جنگ اول جهانی از بین رفت. چند تن از پایه‌گذاران حزب دموکرات از اعضای پیشین فرقه اجتماعیون بودند، اما همه اجتماعیون از تشکیل حزب دموکرات پشتیبانی نمی‌کردند. چند نفر از آن‌ها به احزابی مانند اعتدالیون و اتفاق و ترقی پیوستند که مخالف و گاه دشمن حزب دموکرات بودند. مرکز فرقه اجتماعیون در قفقاز هم دل خوشی از دموکرات‌ها نداشت. بنابراین، بین این دو فرقه سیاسی باید تفاوت گذاشت. درباره اندیشه سوسیالیستی این دو جریان هم باید با احتیاط سخن بگوییم. در هر دو حزب کسانی بودند که اندیشه سوسیالیستی داشتند. کسانی هم بودند که تفکر و اعتقاد سیاسی‌شان به گونه دیگر بود، از معتقدان به لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی گرفته تا پیروان اندیشه سوسیالیستی در هر دو فرقه دیده می‌شدند.

موضوع دیگر تأکید بر مقام و موقعیت - یا به اصطلاح «نقش» - محوری تقی‌زاده در میان اجتماعیون و دموکرات‌ها است. تقی‌زاده، بی‌تردید، جایگاه برجسته‌ای در هر دو فرقه داشت. در میان نمایندگان مجلس - به خصوص مجلس اول - چهره‌ای شاخص و سخنگوی برجسته بود. گروه‌هایی از مشروطه‌خواهان هم با تحسین به او می‌نگریستند و در مواردی از او راهنمایی می‌خواستند. با همه این‌ها، و البته این اعتقاد من است، نمی‌توانیم او را «نماینده» آن دو سازمان سیاسی بدانیم. به اجتماعیون تهران بنگریم. دو عضو این گروه، ملک‌المکلمین و سید جمال واعظ نیز سخنران‌هایی چیره‌دست بودند. به خصوص سید جمال در سخن گفتن با مردم معمولی موفق بود. گفته‌های این دو واعظ بیش از سخنرانی‌های تقی‌زاده در مجلس، برد اجتماعی داشت و به بسیج و هدایت مشروطه‌خواهان کمک می‌کرد. از نظر فعالیت تشکیلاتی و سازمان‌دهی حزبی، حیدرخان عمواغلی از تقی‌زاده ورزیده‌تر بود. در دوره مجلس دوم، نسبت به مجلس گذشته، از تأثیر تقی‌زاده کاسته شد. او از نظر فکری تحت‌الشعاع کسانی مانند محمد امین رسول‌زاده قرار گرفت. این را می‌دانیم که تقی‌زاده در همین سال‌ها به ناچار از مجلس مرخصی

گرفت و به تبریز رفت. سرانجام هم رهسپار عثمانی و سپس اروپا شد. اما حزب دموکرات، با وجود از دست دادن او، ضربه چندانی ندید و به کارش ادامه داد. حتی در داخل مجلس نبود تقی‌زاده چندان محسوس نشد. سلیمان میرزا به رهبری گروه پارلمانی دموکرات‌ها رسید و در اجرای وظیفه‌اش کوتاهی نشان نداد. در سال‌های بعد دامنه فعالیت دموکرات‌ها بیشتر از گذشته شد. نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که تقی‌زاده را در چارچوب واقعی تاریخی و در حد خودش ببینیم، نه کمتر، نه بیشتر.

درباره آشنایی اجتماعیون و دموکرات‌ها با اندیشه‌های چپ هم درست این است که آن‌ها را جدا از یکدیگر بررسی کنیم. آشنایی اجتماعیون با اندیشه‌های چپ - یا سوسیالیسم - اندک بود و عمق چندانی نداشت. آن‌ها سازمانی عملگرا تشکیل دادند و خود را درگیر مسائل نظری نکردند. برخلاف آنچه از اعضای هر حزب سیاسی می‌توان انتظار داشت، اندیشه اجتماعیون بدون هماهنگی و یکپارچگی کلی بود. اگر به شعبه اجتماعیون تهران نگاه کنیم، در آن هم امثال حکیم‌الملک و حسین‌قلی خان نواب را می‌بینیم که بیش از مشروطیتی لیبرال نمی‌خواستند، هم حیدرخان را می‌بینیم که در محیط قفقاز با اندیشه‌ها و جنبش سوسیالیستی آشنا شده بود. اما او شخصیتی اهل قلم نبود و در زمینه پخش اندیشه سوسیالیستی کاری انجام نداد. از سوی دیگر، علی‌اکبر دهخدا، که او هم عضو اجتماعیون تهران بود، مقاله‌ای مفصل درباره لزوم تقسیم زمین میان دهقانان نوشت که در هفته‌نامه «صوراسرافیل» منتشر شد، و این مقاله رنگ سوسیالیستی داشت. احتمال می‌دهیم که آشنایی دهخدا با اندیشه سوسیالیستی بیش از این‌ها بوده باشد. اما متأسفانه او، به دلایل گوناگون، نخواست دانسته‌های خود را بنگارد و در دسترس عموم بنهد.

به تقی‌زاده برگردیم و ببینیم او چه اندیشه و اعتقادی داشت. نوشته سیاسی مهم تقی‌زاده، پیش از مشروطیت، کتاب کوچکی است به نام «تحقیق احوال کنونی ایران با محاکمات تاریخی». این کتابچه چند ماه پیش از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی در قاهره چاپ شد. نویسنده تاریخ ایران را از گذشته‌های دور تا همان زمان مرور می‌کند و سرانجام می‌گوید که ایران برای پیشرفت راهی ندارد جز آنکه حکومتی منتظم بر پایه قانون و بر طبق اصول فرنگ تأسیس کند و دامنه آموزش

را در کشور بگسترده. در این نوشته اثری از اندیشه سوسیالیستی نیست. خود تقی‌زاده هم در جایی گفته که تا زمان مشروطیت هشتاد درصد تفکرش متأثر از ملکم‌خان بود. ملکم هرچه بود، سوسیالیست نبود. برداشت من از نوشته‌ها و سخنرانی‌های تقی‌زاده این است که او، هرچند از نظر سیاسی شخصی تندرو بود، اما نه در دوره مشروطه نه پس از آن، هیچ‌گاه آرمان‌های سوسیالیستی را نپذیرفت. وی مدت‌ها در انگلستان، امریکا و آلمان زندگی کرد تا آنکه پس از کودتای رضاخان به ایران بازگشت و سرانجام در خدمت دولت رضاشاهی درآمد. در سراسر این سال‌ها او با اندیشه سوسیالیستی بیگانه ماند.

اما در داوری نسبت به اجتماع‌یون عامیون از مطلبی دیگر غافل نمانیم. برنامه اجتماع‌یون - مصوب مشهد در سال ۱۳۲۵ هجری قمری / ۱۲۸۶ ش - حاوی نکته‌هایی بود که دیدگاه اجتماع‌یون را در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نشان می‌داد. در این برنامه از بهبود شرایط کار برای کارگران سخن به میان می‌آمد و پیشنهاد می‌شد که بخشی از زمین‌های کشاورزی بین دهقانان تقسیم شود. این پیشنهادی میانه‌روانه بود و جنبه انقلابی نداشت، اما در آن زمانه انقلابی جلوه می‌کرد. برنامه فرقه اجتماع‌یون نشانه اعتقاد سیاسی اعضای این فرقه بود که بر زمینه باورهای سوسیالیستی قرار داشت و با درک شرایط سیاسی و اجتماعی ایران تنظیم شده بود. ماهیت سازمانی و فکری و چگونگی فعالیت حزب دموکرات به گونه‌ای دیگر بود. در این حزب کسانی حضور داشتند که اندیشه سوسیالیستی را بیشتر و بهتر از اجتماع‌یون می‌شناختند. برای نمونه، محمد امین رسول‌زاده - سردبیر روزنامه «ایران نو» ارگان دموکرات‌ها - و تیگران ترهاکوپیان - که مقاله‌ای چند شماره‌ای درباره مسئله ترور نوشت - از دانش نظری برخوردار بودند و سوسیال دموکراسی اروپای غربی و روسیه را می‌شناختند. از سوی دیگر، حزب دموکرات از شیوه کار اجتماع‌یون فاصله می‌گرفت. اجتماع‌یون باورهای سیاسی خود را می‌پوشاندند و بیش از هر چیز در فکر مبارزه با حکومتی بودند که می‌کوشید همچنان بر پایه شیوه‌های استبدادی فرمان براند. اما دوره مجلس دوم شاهد فضای سیاسی جدید بود. تحولات مشروطه موجب رشد آزادی‌های سیاسی شده بود. حزب دموکرات نیز فعالیت آشکار داشت و

کمابیش به صورت احزاب اروپای غربی سازمان یافته بود. سوسیال دموکرات‌های فعال در حزب دموکرات راحت‌تر از گذشته می‌توانستند حرف خود را بزنند.

اما آیا تقی‌زاده بیان‌کننده (یا نماینده) خواسته‌های اجتماعیون و سپس دموکرات‌ها بود؟

او یکی از نمایندگان شاخص دوره‌های اول و دوم مجلس شمرده می‌شد و بر پویایی هر دو مجلس اثر می‌گذاشت. در سخنرانی‌های چاپ شده او قوت بیان و نظم فکری چشمگیر است، و در چارچوب زمانی خود جسورانه جلو می‌کند. به همین دلیل بارها بر او حمله شد که گاه غیرمنصفانه و برای تحریک احساسات عمومی بود. در همین مورد دهخدا در ستون «چرند پرند» هفته‌نامه «صوراسرافیل» با ظرافت و زیبایی چنین نوشت: میرزا آقا اصفهانی – یکی از نمایندگان مجلس اول – قسم خورده که اگر تقی‌زاده به جای سخنرانی در مجلس قرآن هم بخواند، با او مخالفت کند. انواع محدودیت‌ها رویاروی کسی مانند تقی‌زاده خودنمایی می‌کرد. بنابراین، وی مانند همفکران دیگر خود با احتیاط سخن می‌گفت. برای نمونه، هنگامی که از مبارزه دهقانان دفاع می‌کرد، پیشنهادش این بود که رابطه ارباب با رعیت قانونی و بر پایه الزامات مشروطیت تنظیم بشود. این نکته را هم از یاد نبریم که با همه حزم و احتیاطی که تقی‌زاده نشان داد، در دوره دوم مجلس فتوایی دایر بر فساد مسلک سیاسی وی صادر شد که همین موضوع به کناره‌گیری او از مجلس و سرانجام تبعید خودخواسته‌اش انجامید. به این ترتیب، واقعیت سیاسی این بود که نه تقی‌زاده، نه دیگر همفکران و هم‌حزبی‌های او نتوانستند در موقعیت اجتماعی و سیاسی موجود خواسته‌های خود را به طور کامل بیان کنند و پیگیر آن‌ها باشند.

شاید مهم‌ترین ابهام تاریخی در مورد ارتباط تقی‌زاده با عامیون اجتماعیون به ماجرای ترور اتابک، بمب‌اندازی به کالسکه شاه، و از همه جنجالی‌تر ترور مرحوم بهبهانی باز می‌گردد.

آیا تقی‌زاده از این ترورها مطلع بود؟

این رویدادها در زمره ابهام‌های تاریخی عصر انقلاب مشروطیت‌اند. در مورد ترور اتابک نکات ناروشن فراوان است. برخی از دولتمردان مانند صنیع‌الدوله و به خصوص مخبرالسلطنه، خود

محمدعلی شاه را پشت سر قتل رییس دولت می دیدند. مخبرالسلطنه مدعی بود که عاملان دربار پس از کشتن اتابک، عباس آقا را نیز کشتند و در جیب او مدارکی گذاشتند تا رد گم کنند. احتشام السلطنه نیز در خاطرات خود نوشت که شاه در آن ماجرا دست داشته است. اسناد بر جا مانده، از دشمنی دولتمردان بنامی چون سعدالدوله و فرمانفرما با اتابک حکایت دارند. گفته یکی از ماموران اروپایی نظمیه این بود که سعدالدوله به طور حتم در آن ماجرا دخیل بوده است. همین طور، ماموران نظمیه پس از کشته شدن اتابک به سراغ جامع آدمیت رفتند و پسر بزرگ رییس این انجمن را بازداشت کردند. از سوی دیگر، اجتماعيون هم نقشه قتل اتابک را می کشیدند. من مانند مهدی ملک زاده و خانم نیکی کدی معتقدم که دو طرح مستقل برای کشتن اتابک ریخته شده بود. یکی را عاملان دربار تهیه کرده بودند. اما نمی توانم با قاطعیت بگویم که فرمان اجرای عمل را چه کسی صادر کرد، شاه یا کسانی مانند سعدالدوله. برنامه دیگر را اجتماعيون پیگیری می کردند. این دو طرح همزمان اجرا می شد، اما طراحان و مجریان آنها از نقشه طرف دیگر آگاه نبودند. سرانجام اجتماعيون به دست عباس آقا صراف تبریزی رییس دولت را از پا درآوردند. ماجرای بمب اندازی به شاه سرراست تر از قضیه اول بود. اما به احتمال بسیار، این کار به دست اجتماعيون انجام گرفت. این بار گروهی «فدایی» وابسته به اجتماعيون، که از قفقاز به پایتخت آمده بودند، به سرپرستی حیدر عمواوغلی در پرتاب بمب دست داشتند. این امر را می توان مسلم فرض کرد که رهبران اجتماعيون تهران درباره هر دو عمل رأی دادند و آنها را تصویب کردند. تقی زاده نیز نمی توانست از آن برنامه ها بی خبر باشد. شاید برخی از رهبران اجتماعيون مخالف چنان اقدام های خطیری بودند. اما در پایان ریزنی رهبران، رأی نهایی صادر شد و تقی زاده هم در آن شرکت داشت.

قتل سید عبدالله بهبهانی در دوره مجلس دوم بیش از دو مورد دیگر پوشیده مانده است. این قتل را به طور معمول به دموکرات ها نسبت می دهند و آن را به پای حیدرخان یا فداییان وابسته به او می نویسند. قتل بهبهانی در موقعیت بحرانی و پیچیده ای رخ داد. به این ترتیب که مبارزه بین دو حزب دموکرات و اعتدالی اوج می گرفت، دسته های نظامی مجاهد در پایتخت حضور داشتند

و هر کدام طرفدار یکی از آن حزب‌ها بودند. دولت در برابر کشمکش‌های حزبی در مانده بود، روسیه و انگلیس نیز دولت را زیر فشار گذاشته بودند که نظم و امنیت را در کشور برقرار سازد. از آشوب‌ها و کشمکش‌ها در مناطقی مانند فارس و آذربایجان می‌گذریم. در گرماگرم مبارزه حزبی چند قتل صورت گرفت. یکی از سردسته‌های مجاهدان دموکرات کشته شد، سپس امین‌الملک، که او را شخصی ارتجاعی و ضد دموکرات می‌دانستند، به قتل رسید. همزمان با این رویدادها شایعه صدور فتوای مراجع عتبات در پایتخت پیچید که «فساد مسلک سیاسی» تقی‌زاده را اعلام می‌کرد. گفته می‌شد که بهبهانی این فتوا را در مجلس خواهد خواند. پیش از آنکه او بتواند چنین کند، در خانه خود به دست چند مجاهد کشته شد. انگشت اتهام بی‌درنگ به سوی حزب دموکرات و شخص تقی‌زاده چرخید. اما بجز قراین تاریخی، سندی وجود ندارد که ثابت کند دموکرات‌ها و تقی‌زاده در قتل بهبهانی دست داشتند. من بر این باورم که تقی‌زاده در زمان قتل بهبهانی، از اندیشه‌ها و رفتارهای انقلابی دوره گذشته کناره می‌گرفت. امید هم نمی‌رفت که با قتل بهبهانی از میزان حمله به تقی‌زاده کاسته شود، چنان که نشد و مخالفان او را از صحنه سیاست کشور بیرون راندند. بنابراین، تقی‌زاده از کشتن بهبهانی سودی نمی‌برد. بنابراین، برخلاف ترورهای دوره مجلس اول، در این مورد خاص باید با احتیاط سخن گفت.

به اعتقاد شما رادیکالیسمی که سید حسن تقی‌زاده آن را نمایندگی می‌کرد به انقلاب مشروطه ضربه وارد ساخت؟ یا شعارها و عملکرد انقلابی او و یارانش زمینه مناسب‌تری برای طرح مطالبات مشروطه ایرانی فراهم آورد؟

چنان که پیش‌تر گفته شد، اگر قید «نمایندگی» را از دوش تقی‌زاده برداریم، به لحاظ تاریخی داوری درست‌تری انجام داده‌ایم. فرقه اجتماعیون عامیون از کسانی تشکیل شده بود که در مجموع، نگاه رادیکال به مسائل جامعه داشتند و خواهان اصلاحات اقتصادی، سیاسی، و مدنی بودند، اصلاحاتی که به تعمیق مشروطیت کمک می‌کرد. برای روشن شدن موضوع می‌توانیم مقاله‌های روزنامه‌های «مساوات» و «صوراسرافیل» - گاه «نسیم شمال» نشر رشت - را بخوانیم و آن‌ها را در برابر گفته‌های اعیان و اشراف مشروطه‌خواه بگذاریم. برای نمونه، زمین‌داران گیلان

تلگرافی به مجلس اول فرستادند و از رعایای خود شکایت کردند که مفهوم مشروطیت را نمی‌فهمند و فکر می‌کنند دیگر سهم مالک را نباید به او داد. صنیع‌الدوله، رئیس مجلس اصلاح‌طلب، از ارباب‌ها طرفداری کرد و از انجمن ولایتی گیلان خواست که وظایف رعایا را به آن‌ها تفهیم کند. این نگاه را با دفاع جانانه «صوراسرافیل» از همان دهقانان گیلانی مقایسه کنیم، یا حمله روزنامه «مساوات» به طبقه حاکم را در نظر بگیریم که نوشت بزرگان کشور ثروت خود را با دزدی از بیچارگان و زاغه‌نشینان و رعایا به دست آورده‌اند. چنین سخنانی تنها به اجتماعيون محدود نمی‌شد. در مجلس نیز گروهی از نمایندگان اصناف گفتند از کسانی که نان استبداد را خورده‌اند نمی‌توان امید داشت که به اصلاح امور دولت مشروطه بپردازند. یا در رشت، شخصی گمنام از اصناف شهر، در مسجد به پا خاست و گفت دیگر اجازه نمی‌دهیم اربابان به رعایا ظلم کنند.

نمونه‌های بسیار از دوره مجلس اول می‌توان آورد نشانگر آنکه حرکت رادیکال در انحصار اجتماعيون نبود. چنین حرکت‌هایی به طور طبیعی در گرماگرم هر انقلابی رخ می‌دهند. مشروطیت ما هم تافته‌ای جدا بافته از انقلاب‌های دیگر نبود. اما می‌توانیم بررسی کنیم که آیا جامعه ایران ظرفیت لازم برای پیروزی حرکت‌های رادیکال را داشت یا خیر؟ می‌توان گفت که علل و عوامل متعددی جلوی گسترش رادیکالیسم را می‌گرفتند که مهم‌ترینشان چنین بودند: عقب‌ماندگی اقتصادی جامعه ایران، گستردگی زمین‌داری بزرگ و نظام ارباب-رعیتی، وجود ایلات قدرتمند، برجا ماندن طبقه حاکم و ادامه زمامداری آن‌ها، نبود طبقه اجتماعی نیرومندی که بتواند به مقابله با نظام سیاسی و اقتصادی مبتنی بر زمین‌داری برخیزد، محدود ماندن خواسته‌های سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم، و البته فشار مداوم روسیه و انگلیس بر پیکره سیاسی جامعه.

در کنار این‌ها، اشاره کنیم که در عصر انقلاب مشروطه سازمانی به راستی انقلابی و بانفوذ سر بر نیامد که به بسیج توده‌های مردم بپردازد و آن‌ها را برای ریشه‌کنی نظام گذشته به میدان مبارزه سیاسی بیاورد. بنابراین، دایره خواسته‌های رادیکال محدود ماند و رفته رفته از میزان تأثیر

آنها کاسته شد. اما در مورد این پرسش که آیا حرکت تندروها موجب تضعیف مشروطیت شد و بر آن ضربه زد، راه بر تعبیر و تفسیر گشوده است. این یکی از گردنه‌های سخت در هر مطالعه تاریخی است که بپرسیم اگر چنین امری رخ نمی‌داد، چه می‌شد و جامعه به چه صورت دیگری تحول پیدا می‌کرد. پاسخ قانع‌کننده‌ای هم برای این پرسش وجود ندارد، زیرا پاسخ‌ها قابل اثبات نیستند. من بر این باورم که اگر فعالیت اجتماعیون عامیون و بعد حزب دموکرات، را در مجموع بسنجیم، آنها بر مشروطیت ایران تأثیر منفی نداشتند و آن را از مسیری که طی می‌کرد، به بیراهه نبردند. برای درک چگونگی تحول مشروطیت ایران باید به ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی توجه کرد، انواع مبارزاتی را که در عصر انقلاب صورت گرفت، تحلیل و بررسی کرد. از سیاست دو دولت انگلیس و روسیه نباید غافل ماند، چرا که سایه هر دو امپراتوری بر سر جامعه و دولت ایران سنگینی می‌کرد. فعالیت و تأثیر احزاب سیاسی - از جمله اجتماعیون عامیون و دموکرات - یکی از مؤلفه‌های بررسی در مجموعه‌ای پیچیده و گسترده است.

تقی‌زاده به دنبال مدرن‌سازی روح جامعه ایران بود

گفتگو با مهرزاد بروجردی (استاد دانشگاه سیراکیوز آمریکا)



دکتر مهرزاد بروجردی استاد ایرانی دانشگاه سیراکیوز آمریکا، نویسنده کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب؛ سرنوشت نافرجام بومی‌گرایی» است. بروجردی در پاسخ به دو پرسش ما، نگاه سید حسن تقی‌زاده به غرب و تجددخواهی را واکاوی کرده است.

«ایرانی باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس.» این سخن سید حسن تقی‌زاده در شماره اول سری دوم از مجله کاوه سال‌ها انتقاد روشنفکران ایرانی به ویژه بومی‌گرایان را برانگیخته است. اما تقی‌زاده به گواهی یک عمر نویسندگی و سیاست‌ورزی‌اش به هیچ روی در پی نابودی فرهنگ ایرانی نبوده است. به نظر شما تقی‌زاده مدرن ساختن ایران را در چه می‌دید و منظورش از فرنگی‌مآب شدن چه بود؟

شاید این مبالغه نباشد اگر بگوییم که زندگی سید حسن تقی‌زاده (از ۱۲۵۷ تا ۱۳۴۸) که خود آن را به درستی «زندگی طوفانی» لقب داده بود، آینه‌ای تمام‌نما و یگانه از نشیب و فراز فکری و سیاسی جامعه ایران در دو سده گذشته است. مردی که ردای روحانیت را کنار گذاشت و هم

در انقلاب مشروطه و هم در جنبش تبریز نقش داشت و هم به سناتوری زمان شاه رسید. مردی که در ۳۸ سالگی بهترین مجله فارسی زبان دوران خود یعنی «کاوه» را بنیان نهاد و چند سال بعد وزیر مختار ایران در پاریس و بعد از آن در لندن شد.

تقی‌زاده و رضاشاه هر دو در یک سال به دنیا آمدند اما به دو شیوه با مدرنیته روبرو شدند. یکی مدرن‌سازی آمرانه در جسم ایران را پی گرفت و تاسیس نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی عقلانی را هدف خویش قرارداد و دیگری بر لزوم مدرن شدن جسم و روح و درآمدن شیوه خردورزی و روح عقلانیت و پرسشگری در کالبد ایرانیان انگشت نهاد. افسوس که بسیاری از روشنفکران ایرانی، تقی‌زاده را به سخنانی از آن دست نکوهیده‌اند بی‌آنکه به درستی به زمینه و زمانه این سخن نظر کرده و مقصود وی را دریافته باشند. باید از خود پرسیم که به راستی چه صفتی از فرنگیان چنین دل از تقی‌زاده می‌ربود که می‌گفت باید در ظاهر و باطن و در جسم و روح به سان فرنگیان زیست؟ پاسخ این پرسش را می‌توان از میان کتاب نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده جست‌وجو کرد. علامه قزوینی که پنج سال از تقی‌زاده بزرگتر است و هیچ کس اندکی در کمال فرهیختگی و پختگی و ایران‌دوستی او شک نمی‌توان آورد، رو به تقی‌زاده چنین می‌نگارد: «در "دوایر ایرانی" اینجا [یعنی اروپا] این مواضع کاوه و مخصوصاً آنچه مرقوم داشته بودید که ایرانی باید قلباً و جسماً و روحاً فرنگی بشود خیلی موضوع بحث و گفت‌وگو واقع شد و فوراً مثل همه جای دنیا و در همه مسائل دو طریق شدند. بعضی‌ها می‌گفتند حق با آقای تقی‌زاده است و بعضی‌ها می‌گفتند که اگر چه در واقع حق با ایشان است ولی گفتن این مطلب به این صراحت خلاف احتیاط و خلاف سیاست است و من در هر مجلس که این گفت‌وگو می‌شد با کمال شدت طرف سرکار را می‌گرفتم و حق را به شما می‌دادم. نه برای اینکه حفظ الغیب سرکار را کرده باشم یا طرف سرکار را گرفته باشم. خیر. برای آنکه عقیده خودم این است. دفاع از عقیده خود می‌کردم و چون من اهل سیاست نیستم و «آمیسیون»ی در ایران ندارم دیگر هیچ ملاحظه‌ای از خلاف احتیاط یا برخوردن به کس نداشتم و ندارم و مباحث‌های طویل

در این خصوص کردیم و من سفت و سخت به نحو اشد از تعبیر شما این عقیده را دفاع می‌کردم و می‌دیدم که کم‌کم خیلی‌ها به طرف من بالاخره می‌آیند.

و من هزار دفعه تجربه کرده‌ام که گفتن یک مطلب radical و خیلی advance همیشه به طور کمال صراحت و بدون هیچ پرده‌پوشی و احتیاط در عبارت و تعبیر صد مرتبه موثرتر است تا آن را در زیر هزار پرده کنایه و استعاره و احتیاطات ادا کردن. باید نترسید و این موضوع را تعقیب کرد که مثلاً یک داس تیز به سرعت علف‌های هرزه موهومات را از بیخ قطع می‌کند.» (صفحات ۱۹-۲۰)

این گفتاورد گواه روشنی است که دیگر روشنفکران زمانه با تقی‌زاده همراهند و هم‌نوا با روشنفکران عصر روشنگری همچون امانوئل کانت درد ایرانیان را در تنبلی فکری و پیروی از اتوریته و بردگی موهومات فکری می‌دانند. قزوینی در همان نامه می‌نویسد که ایرانی هم‌معنای «مسامح و مساهل و درویش و شل و سهل‌انگار و سطحی و mediocre است.» (ص ۲۲)

باری آنچه تقی‌زاده از فرنگی شدن در خاطر دارد بر گرفتن روح مدرنیته یعنی عقلانیت و جرات دانستن و پرسیدن و نقد کردن است. و از همین روست که مدرن‌سازی آمرانه و بر گرفتن تکنیک فرنگیان یعنی مدرن‌سازی جسم را کافی نمی‌دانسته است. منظور تقی‌زاده از فراخوان فرنگی شدن از سر تا پا و یا در روح و جسم همین است. یعنی مدرن‌سازی آمرانه بدون مدرن شدن و بدون درآمدن روح عقلانیت جمعی و نقدی در میان ایرانیان همان در نیمه راه ماندن و کار را ناتمام رها کردن است. و این شرط روشنفکری روشنگرانه و خردورزانه نیست. به راستی تقی‌زاده و قزوینی و روشنفکران استخوان‌داری از این دست مدرن‌سازی جسم به شیوه رضاشاه را بدون درآمدن روح عقل نقاد مدرن در کالبد جامعه ایرانی نمی‌پسندیدند.

چنین است که باید در پروژه عقلانی کردن، هم در جسم یعنی در نهادهای سیاسی و اجتماعی و هم در روح یعنی در شیوه نگرش و اندیشه، مدرن و عقلایی شد. کسانی مانند تقی‌زاده و قزوینی و فروغی روح عقلانیت و نقادی اروپاییان را در پس دستاوردهای علمی و سیاسی و نهادهای مدنی ایشان می‌دیدند و بر نبود دانشگاه‌های عقل‌پرور و فرهیختگان خردمدار و اهل

سیاست در ایران افسوس می‌خوردند. چنین است که تکاپوی این روشنفکران و زبان تیز و گزنده تقی‌زاده نه علیه ملیت ایرانی که بر ضد نادانی و نبود خرد روشنفکری در میان ایرانیان بود. به گواهی پژوهش‌های دقیق‌تر در مورد تقی‌زاده و مجله کاوه از جمله کتاب «مباحثی در باب تجدد ایران» به قلم عباس میلانی و رساله دکترای به نام «سید حسن تقی‌زاده و کاوه: مدرنیزاسیون در ایران بعد از مشروطیت» به قلم غلامرضا وطن‌دوست، تقی‌زاده به هیچ رو سر دشمنی با سویه‌های مثبت فرهنگ ایرانی نداشته است. در کنار نام آن مجله یعنی کاوه که خود برگرفته از اسطوره‌های ملی ایرانیان است، زبان مجله نیز وطن‌خواهانه و ناسیونالیستی است. نوشته‌های ژرف‌اندیشانه تقی‌زاده درباره سرحدات ایران و نیز درباره فردوسی و یا مقاله‌اش برای کنفرانس صلح پاریس در ۱۹۱۹ درباره آرزوهای ایرانیان و فراخوانش برای خیزش مردمان سرزمین و خورشور پارس در نبرد با استعمار روسیه و انگلستان جای هیچ شکی در مورد وطن‌دوستی تقی‌زاده باقی نمی‌نهد. نگاه خردگرایانه و سرسختانه و خرافه‌ستیز روشنفکران نسل تقی‌زاده که به شیوه ولتر در جنگ با نابخردی می‌ماند در نامه دیگری از علامه قزوینی به او به خوبی بازتابیده است. وی خطاب به تقی‌زاده چنین ادامه می‌دهد: «دو نمره... اخیر کاوه زیارت شد و فی‌الواقع از این باب «مناظره شب و روز» که در کاوه افتتاح فرموده‌اید بسیار بسیار محظوظ شدم و به نظر بنده مفیدترین ابواب آن است و در هر صورت باب بکر بدیعی است، چه تاکنون کسی به این صرافت نیفتاده بوده است، یا آنکه جرات و جسارت این را نداشته بوده است و من خیال می‌کنم (اگر سرکار خیال رفتن به ایران را نداشته باشید) باید این باب را وسعت داد، یعنی با جرات‌تر در آن قدم نهاد و تجدید کار ولتر را نمود. یعنی همان خدمتی را که ولتر در خصوص عیسویت کرد شما هم... بنمایید. آخر تا کی باید از این monstruosite ها پرده‌پوشی کرد.» (ص ۱۸)

به باور شما اینک که نیم قرن از درگذشت تقی‌زاده می‌گذرد و بسیاری از هواداران تئوری بازگشت به خویش و بومی‌گرایان در اندیشه‌های خود تجدیدنظر کرده‌اند، آیا راه تقی‌زاده برای مملکت ما مناسب‌تر است و یا راه انتقاد و چالش با تجدد؟

اگر بخواهم با صراحتی از نوع تقی‌زاده سخن بگویم پاسخ روشن است. در نزدیک به یک سده که از صحبت‌های او گذشته است نفع جامعهٔ ایرانی از بومی‌گرایی و نبرد دن‌کیشوت‌وار با مدرنیته چه بوده است؟ ما مدرنیته را در امتحان تاریخی رد کرده‌ایم اما روزانه سنگرهای فکری و عملی بیشتری را به ناچار به او واگذاشتیم. از بدگویی و ملامت و توهین و تعریض به مدرنیته در یک قرن گذشته هیچ نتیجه فرخنده‌ای به دست نیامده است. درست است که تقی‌زاده بعدها به دلایل سیاسی و به سبب مصلحت اندیشه‌های عملی در زبان گزندهٔ خویش تجدیدنظر کرد اما هدف روشنگری و زندگی روشنگرانه و درک از مدرنیته به سان عقلانیت ناقدانه را هیچ‌گاه فرو نگذارد.

هیچ کس جواب معمای تقی زاده را ندارد

گفتگو با ایوان سیگل (استاد مهمان در دانشگاه Devry شیکاگو)



ایوان سیگل استاد مهمان در دانشگاه Devry شیکاگو در گفت و گو با ما درباره نقاط ابهام زندگی سید حسن تقی زاده سخن می گوید. دکتر سیگل مترجم، تاریخ نگار و ریاضیدان اهل آمریکا است. وی مترجم تاریخ مشروطه ایران اثر احمد کسروی به زبان انگلیسی است.

دکتر سیگل پرسش ها را با اتهام وابستگی سید حسن تقی زاده به دولت بریتانیا شروع می کنیم. امضای قرارداد ۱۹۳۳ یکی از مهم ترین دلایل مخالفان تقی زاده برای تاکید بر وابسته بودن اوست. بعدها در مجلس پانزدهم توضیح داد که با تمدید دوره امتیاز نفت مخالف بوده ولی چاره ای جز امضای قرارداد نداشته چون اگر او امضا نمی کرد، فرد دیگری امضا می کرد و بعد از آن جان او به «خطر» می افتاد. آیا واقعا در سال ۱۹۳۳ جان تقی زاده در خطر بود؟

اول، از دادن این فرصت برای شرکت در گفت و گو تشکر می کنم. مساله سید حسن تقی زاده خیلی مبهم و پیچیده است. یکی از دوستان تقی زاده، مهدی مجتهدی، نوشت که جدال سر مشروطه دو طرف داشت: آن ترک مرموز (تقی زاده) و آن ترک بیلمز (امیر بهادر جنگ). هیچ کس جواب معمای تقی زاده را ندارد، اما من سعی می کنم نوری به ابهامات این مساله بیافکنم. حالا اسناد دخالت انگلستان در ایران را نه تنها از انگلیس بلکه از آرشیوهای روس داریم. هیچ

اشاره‌ای به اینکه تقی‌زاده برای انگلستان کار کرده نداریم، حالا وقت آن است که افسانه تقی‌زاده مامور یا جاسوس خطرناک انگلیسی‌ها را کنار بگذاریم. به هر حال، برای مامور انگلستان عجیب است که در جنگ جهانی اول می‌رود آلمان و مقالات شدیدالحن ضد انگلیس می‌نویسد. از طرف دیگر دشمنان تقی‌زاده و طرفداران نظریه توطئه به تمدید قرارداد داریسی اشاره می‌کنند. در این باره، البته می‌شود گفت که استعفا دادن بهتر از امضای قرارداد شرم‌انگیز بود.

چه دلایلی وجود داشت که تقی‌زاده استعفا نداد؟

نافرمانی از رضاشاه کار آسانی نبود. به قول مصطفی علم، وزرای شاه «دانستند که اگر می‌خواهند سرشان را از دست ندهند، باید خاموش بمانند و بگذارند او تصمیم‌گیری بکند».

Oil, Power, and Principle: Iran's Oil Nationalization and Its Aftermath,)
(p. 35

و می‌بینیم که همکاران تقی‌زاده هم سرانجام شومی داشتند: دو تن در زندان کشته شدند و یکی مجبور شد خودکشی بکند. (ibid, p. 39) تقی‌زاده در دفاع از خود می‌گوید که تمدید دوره امتیاز نفت در سطح هیات دولت تصمیم گرفته شد و بعلاوه آنان که در این مباحثه بیشتر شرکت کردند کم یا بیش مترقی (یکی از آنان عضو حزب توده بود) و وطن‌خواه بودند و به هیچ وجه نمی‌توانستند مامورین انگلیسی‌ها دانسته شوند. این‌ها مجبور بودند در ایران آن روز یا به سوی یک رویارویی ناگهانی با انگلیسی‌ها بروند یا تسلیم به زورگویی انگلیسی‌ها بشوند. و همان طور که ۲۵ سال قبل تقی‌زاده نصیحت کرده بود که مجلس در مقابل زورگویی دربار، روس و انگلیس تسلیم شوند که «پیش از هر چیز از مداخله بیگانه بیم داشتند و ملت بیمار را بهتر از مرده» می‌انگاشتند. (ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، ص ۲۰۴) خودش هم همان سیاست را طی کرد. (مهدی مجتهدی در کتاب تقی‌زاده: روشنگری‌ها در مشروطیت ایران راجع به تقی‌زاده یک توضیح قانع کننده در این باره می‌دهد. صص ۲۳۰-۲۳۵ دیده شود). به هر حال، تقی‌زاده برای این قرارداد سرزنش شد. اصرارش که بین تهدیدات اجنبیان و استبداد رضاشاه اختیار نداشت را کسی نشنید.

اتهام مهم دیگری که متوجه سید حسن تقی‌زاده است پیرامون دست داشتن یا حداقل آگاهی وی از نقشه ترور اتابک و همچنین آیت‌الله بهبهانی است. نقش تقی‌زاده را در این ترورها چطور ارزیابی می‌کنید، آیا در این ترورها وی منفعتی می‌برد یا با دیدگاه‌هایش در مجلس اول منطبق بود؟ با این تاکید که وی در خاطراتش از بهبهانی سخت تجلیل کرده و به ویژه به شجاعت و عقل سیاسی بهبهانی تاکید کرده است.

فکر نمی‌کنم که تقی‌زاده در توطئه علیه اتابک شرکت کرده باشد. جواد شیخ‌الاسلامی با استناد به تاریخ مشروطیت ایران نوشته مهدی ملک‌زاده و یادداشتی نوشته خود حیدرخان عمواغلو سعی می‌کند این شرکت را ثابت کند. اما به نظر من، استدلالش ضعیف است. ملک‌زاده نوشت که یک کمیته انقلاب ملی با عضویت سید جمال، میرزا جهانگیرخان، سید محمدرضا مساوات، تقی‌زاده، حکیم‌الملک، سیدعبدالرحیم خلخال، سیدجلیل اردبیلی، معتضدالسلطنه، میرزا سلیمان‌خان میکده، حسینقلی‌خان نواب، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داوودخان و ادیب‌السلطنه وجود داشت. (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، صص ۴۱۵-۴۱۹) بعلاوه می‌نویسد که خاطرات حیدرخان در یک شماره مجله یادگار بدین ماجرا اشاره می‌کند. می‌نویسد که ملک‌المکلمین و سید جمال اعضای یک سازمان سوسیال دموکراتیک بودند و این سازمان بود که سوء قصد را سامان داد. (جواد شیخ‌الاسلامی، قتل اتابک، ص ۱۰. ر. ک. به کتاب حیدرخان عمواغلو، ص ۷۲) ما اینجا با چند مشکل روبه‌رو می‌شویم. اول، این سازمان انقلابی فقط یک جا آشکار می‌شود. هیچ اشاره‌ای راجع به آن سازمان در همه تواریخ و خاطرات آن عصر نداریم، و حتی در خود تاریخ ملک‌زاده در دو جا به آن اشاره می‌شود، و آن هم به فرط ضعفش (۵۵۳، ۵۸۲). دوم، این سازمان سوسیال دموکراتیک حیدرخان در هیچ یکی از یادداشت‌های آن عصر دیده نشده است. به نظر من، این کوشش حیدرخان است تا از طریق ذکر نام چند تن از روشنفکران عصر کسب اعتبار کند. سوم، حتی اگر این سازمان موجود بود، نمی‌نویسد که تقی‌زاده در آن عضویت داشت. بالاخره، مخبرالسلطنه در خاطراتش می‌نویسد که تقی‌زاده در آخرین شام اتابک همنشین صدراعظم بود. (خاطرات و خاطرات، ص ۱۵۷) به هر

حال من مثل آقای شیخ الاسلامی تفسیر انگلیسی‌ها را ذی‌اعتبار می‌دانم. خصوصاً، تفسیر استاد نیکی کدی را هم خیلی قانع‌کننده می‌دانم. من باور ندارم که تقی‌زاده در ترور آیت‌الله بهبهانی شریک بود.

البته آیت‌الله درست بعد از اوج‌گیری تنش بین تقی‌زاده و خودش ترور شد. تقی‌زاده بر اسماعیلی‌کشی یک روحانی قشری اعتراض و اصرار کرد که حکومت او را تعقیب کند. برای یک مجتهد محافظه‌کار مثل آیت‌الله بهبهانی، این غیرقابل قبول بود و کاسه صبر مجتهدهای نجف - که سال‌ها مجبور بودند بروند زیر بار ایده‌های برابری ادیان که حزب دموکرات تقی‌زاده طرفدار آن‌ها بود - لبریز شد و فتوا دادند که مسلک تقی‌زاده با کشورداری یک کشور مسلمان نمی‌سازد و باید ترک وطن کند. میان عوام گفته شد که مجتهدان نجف او را تکفیر کردند. مجتهدان انکار کردند، اما کار از کار گذشت. درست قبل از آنکه قرار بود تقی‌زاده برود فرنگستان، خبر رسید که یک مجاهد آیت‌الله بهبهانی را کشت. (فتوا در کتاب اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، صص ۲۰۷-۲۱۲ که با کوشش ایرج افشار ویرایش شده، منتشر شد. مهدی مجتهدی یک توضیح مفید نوشت در «تقی‌زاده: روشنگری‌ها در مشروطیت ایران، فصل شانزدهم». فریدون آدمیت یک تفسیر دیگری برای (به اصطلاح خودش) تکفیر نامه علماء نجف داد: مجاهدین حیدرخان یک پدیده آشوب‌زا بودند. مثلاً، امین‌الملک، که رهبر اعتدالیون بود، بدست آنان کشته شد و این آیت‌الله بهبهانی را تحریک کرد تا آن «تکفیرنامه» را صادر کند، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۴۵) این ماجرا در خاطرات تقی‌زاده تشریح شده است. (زندگی توفانی، صص ۱۵۲-۱۵۶) با این همه ممکن است و حتی احتمال دارد که حیدرخان در هر دو توطئه سهم عمده‌ای داشته باشد. خود تقی‌زاده کررا او را عامل افعال گوناگون ترور می‌دانست. (بمب‌اندازی به کالسکه شاه، زندگی توفانی، ص ۹۵، ترور آیت‌الله بهبهانی، همان جا، ص ۱۴۴)

تقی‌زاده در سال ۱۹۱۴ راهی آلمان می‌شود. آلمان قیصری آن دوره چه جذابیت‌هایی برای نیروهای سیاسی مخالف ایران به ویژه سید حسن تقی‌زاده داشت؟ او می‌گوید: «ما شوق زیادی

به آلمان داشتیم. ایرانی‌ها آلمان را مثل پیغمبر، حضرت داوود می‌دانستند که آمده آن‌ها را نجات بدهد. ما همه برای آلمان سینه می‌زدیم.»

تقی‌زاده نوشت که در طلوع مشروطه، آزادی‌خواهان دیدند که سیاست انگلیسی‌ها با مصالح خودشان همساز بود، اما بعد از آنکه انگلیسی‌ها با روس‌ها ساختند و از مشروطه ایران دوری کردند، ایرانی‌های آزادی‌خواه دنبال دشمنان مشترکشان، یعنی آلمان قیصری رفتند. (مثلاً، ر. ک. به کشف‌الغطاء در مقالات تقی‌زاده، ج. پنجم، ص ۴۴) به هر حال، تقی‌زاده با حیدرخان دوستی خیلی نزدیکی داشت و خیلی از جزئیات ترور حاکم مرنند را می‌دانست. (ر. ک. «قبض سفارشی پستخانه» در مقالات تقی‌زاده، ج. پنجم، صص ۷-۹) وقتی که تقی‌زاده می‌خواست از مهاجرت اولش از قفقاز به تبریز برگردد، پدر حیدرخان، با همه پیری و نفس‌تنگی‌اش و در عمق سرمای زمستان قفقازی او را تا رودخانه ارس همراهی کرد. (زندگی توفانی، ص ۱۱۳)

تقی‌زاده بعدها نسبت به نخست‌وزیری محمد مصدق هم انتقاداتی وارد می‌دانست. با اینکه خودش طرفدار ملی شدن نفت بود اما در کتاب «زندگی توفانی» ایرج افشار از قول تقی‌زاده آمده است: «به نظر من (آنچه باید عین حقیقت بگویم) این است که خودش آدم درستکار و امین و وطن‌پرست است. گفتم این آدم کارهایی که بر ضد کمپانی نفت و فلان و فلان کرد، این‌ها ناحق نبود. برای اینکه آن‌ها خیلی ناحق رفتار می‌کردند... گفتم دکتر مصدق در آن کار که کرد ناحق نبود. عیب کار مصدق این بود که خیلی افراط می‌کرد، به اصطلاح ایران هوچی‌گری می‌کرد. جنجال برپا می‌کرد.» کدام مواضع مصدق از سوی تقی‌زاده هوچی‌گری یا جنجالی به حساب می‌آمد؟

انتقاد محمد مصدق برای یک آمریکایی خیلی مسأله حساسی است. گناه فجیع سرنگون کردن حکومت ملی این قهرمان آزادی ایران برای همیشه یک داغ سوزنده است برای هر آمریکایی با وجدان. اکتفا می‌کنم به حرف‌های خود تقی‌زاده. تقی‌زاده سعدالدوله را به محمد مصدق شباهت کرد و سعدالدوله را چه طور دید؟ «سعدالدوله طرف پنجره ناظر به باغ، روبه‌روی رئیس

می‌نشست. با رئیس خیلی مدعی بود. تمام تلاش او این بود که خودش رئیس شود... کار او سخت به دکتر مصدق شبیه بود. مردم گفته‌های او را تعقیب می‌کردند. او وقتی با یک نفر اختلاف پیدا می‌کرد قوای خود را تمرکز می‌داد برای از بین بردن آن نفر... هر کس با او مخالف می‌کرد می‌گفت این‌ها آلت خارجه هستند.» (زندگی توفانی، ص ۵۷) «سعدالدوله که مردی حریص جاه و شهرت‌پرست بود و دستگاهی چیده و در آن خیال بود که به واسطه عوام‌پسندی روزبه‌روز خود را مقبول عامه کرده و نفوذ خود را زیاد کند تا به حد دیکتاتوری برسد...» (تاریخ انقلاب ایران، مقالات تقی‌زاده، ج. پنجم، ص ۲۵۴) هر چند تقی‌زاده با دکتر مصدق مشکل داشت، مورخین تایید کرده‌اند که در عمل، او نقش مهمی در خنثی کردن نقشه‌های انگلیسی‌ها بر ضد آن رهبر یگانه ایران داشت.

به قول تاریخ‌نویس فخرالدین عظیمی آن نوع سیاستمدارانی که در خط مقدم جبهه ضد مصدق می‌کوشیدند، مانند جمال امامی، سید ضیاء و نوع فعالیت‌هایی که آن‌ها بدان می‌پرداختند، همه کسانی که با مصدق از بعضی جهات مخالف بودند اما در اصل با کمپین او در پیشبرد حاکمیت ملی ایران همدلی و همدردی داشتند، را نگران می‌ساخت. آن‌ها کسانی بودند مانند رئیس مجلس سنا، سید حسن تقی‌زاده و عده دیگری از سناتورها که به گروه عامیون شهرت داشتند. آن‌ها مخالف این بودند که درگیر فعالیت‌هایی با حمایت خارجی علیه مصدق شوند. تقی‌زاده هرگونه توجیه را در این گونه موضع‌گیری‌ها غیراخلاقی دانسته و مخالف هرگونه دخالت و فشار دولت انگلیس در سیاست ایران علیه مصدق بود و آن را فاقد مشروعیت می‌دانست و حتی بر آنان قائل نبود. او به هنری گریدی، کسی که قبل از هندرسن سفیر بود، گفته بود که مصدق «تنها مردی بود که می‌توانست یک طرحی را به مجلس ارائه بدهد که قابل قبول باشد.» تقی‌زاده موافق ادامه تلاش در جهت رسیدن به توافق با مصدق بود. در واقع او عاملی بود که باعث شد فشار مخالفین مصدق، که از حمایت انگلیس برخوردار بودند، کمتر شود.

مخالفت تقی‌زاده با همکاری در بسیج کردن سناتورها برای جبهه ضد مصدق نه فقط از طرف گروه‌های چپ‌گرا و ملیون بلکه حتی از طرف گروه‌های طرفدار سلطنت و علما به طرفداری

انگلیس شهرت پیدا کرده بود. گرچه تقی‌زاده همواره با یک والامنشی وطن‌دوستانه‌ای به مراتب بیشتر از رقبا و منتقدیش رفتار کرده بود، اما همیشه انزجار و عدم رضایت خود را از روش ناسپاسانه بعضی از همقطاران / رفقاییش در دوران بعد از ۱۹۴۱ در قبال سفارت انگلیس به وضوح ابراز کرده بود. او از اینکه دوستانش به طرز مبالغه‌آمیزی یک قدرت فوق‌العاده‌ای را برای انگلیس تصور می‌کردند اظهار تاسف می‌کرد. تقی‌زاده، به عنوان معاون ریاست مجلس پنجم، که ظاهراً با حمایت عباس اسکندری - حامی سرسخت قوام که در بزنگاه سیاسی به قهرمان ملی برای احقاق حق حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود تبدیل شده بود - به این سمت دست یافته بود، یک سخنرانی مهیجی ایراد کرد که در آن آشکارا شرایط نفی قرارداد نفتی ۱۹۳۳ را توضیح می‌داد. او تاکید داشت که به عنوان وزیر اقتصاد می‌بایستی این قرارداد را امضاء می‌کرد، اما فقط با اکراه و از روی اجبار با دیکتاتوری رضاشاه همکاری کرده است. در این سخنرانی، که به طرز محسوسی حتی نظر منتقدین این مذاکرات و مخالفین کمپانی نفتی ایران - انگلیس را تقویت کرده، تقی‌زاده امیدوار بود که جبران آنچه که در مورد عهدنامه ۱۹۳۳ انجام داده را بنماید.

تقی‌زاده به پیروی از رضا حکمت، رئیس مجلس به هیچ وجه تسلیم فشارهای وارده از طرف سفیر انگلستان نشد، و آنچنان با مهارت و صراحت سرفرانسیس شپرد را به خاطر دخالت‌های بی‌مورد در امور داخلی ایران سرزنش کرد که باعث شد سفیر انگلستان او را به خاطر سیاست‌ورزی‌اش تحسین کند.

از طرف دیگر روابط تقی‌زاده با سید ضیاء و قوام آنچنان دوستانه نبوده و رقابت آن‌ها را با مصدق تأیید نمی‌کرد. عدم پذیرش همکاری با جبهه ضد مصدق به طور وضوح نتیجه احساسات میهن‌پرستانه او بود تا دلایل و انگیزه‌های دیگر. در تابستان ۱۹۵۲ زمانی که بیشتر سناتورها از مصدق روی برگردانده بودند، طرفداران مصدق مجلس سنا را به عنوان پایگاه سلطنت‌طلب‌ها و طرفداران انگلیس می‌خواندند. تقی‌زاده همزمان با اینکه سعی بر این داشت که سنا را بی‌طرف نگهدارد، خود کم‌کم به مخالفین مصدق متمایل می‌شد. مخالفین مصدق در مجلس از هر فرصتی که می‌شد سفر هفت هفته‌ای وی به ایالات متحده به منظور حضور در شورای امنیت سازمان

ملل متحد برای دفاع از پرونده ایران و انتخابات هفدهم مجلس را به تعویق بیاندازند، استفاده می‌کردند. البته این تلاش با شکست روبرو شد که علت آن هم صرفاً عدم همکاری تقی‌زاده در تصویب لایحه تعویق انتخابات توسط مجلس سنا بود. در بازگشت مصدق و در پروسه اخذ رای اعتماد، مخالفین او در مجلس فقط موفق شدند که مانع شانزده رای بشوند در حالیکه سنا به اتفاق آرا به نفع مصدق داد.

سید حسن تقی‌زاده در دوران پیری به غلامحسین صدیقی می‌گوید که پافشاری‌اش بر خلع محمدعلی شاه، درست وقتی که او خواستار صلح و سازش و آشتی بوده، کاری نادرست بوده و تقی‌زاده می‌گوید عمیقاً نسبت به آن پشیمان است. چرا تقی‌زاده احساس می‌کرد موضع‌گیری‌اش در برابر محمدعلی شاه اشتباه بوده است؟

تا حالا، من این گفتار غلامحسین صدیقی را نشنیدم اما تعجب‌آور نیست.

خاطرات تقی‌زاده از دوران استبداد صغیر / مانع تندروی مشروطه‌طلبان بودم

شرح به توپ بستن مجلس، تحصن در سفارت انگلیس و مقاومت مردم تبریز



سید حسن تقی‌زاده زمانی که رییس انجمن فرهنگی ایران و هند بود پاسخ به تقاضای محمود ستایش، منشی انجمن برای انجام گفت‌وگو را رد نمی‌کند و نهایتاً در سال‌های دهه ۴۰ که بیماری او را از پای انداخته و یکجانشین کرده بود، قبول می‌کند که درباره نقاط تاریک و پر ابهام ماجرای مشروطه خاطرات خود را بر زبان آورد. متن زیر بخشی از خاطرات تقی‌زاده است از ماجرای به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه و آغاز استبداد صغیر و حوادث و ماجراهای بعد از آن.

کشمکش بین دربار و ملت و مجلس بیست روز طول کشید و شاه شهر را به حالت نظامی درآورده و دست به اقداماتی زد، درحالی‌که ملت و مجلس دور کردن چند نفر را از حوالی دربار می‌خواستند که از آن جمله بود شاپشال و امیر بهادر جنگ که به سفارت روس پناه برده و متحصن شده بود. شاه هم تبعید چند نفر از سران ملت را به اصرار می‌خواست و حتی قصد توقیف آنان را داشت و یکی از آنها میرزا سلیمان‌خان میکده بود که گرفتار و حبس نمود و باقی که ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال‌الدین و میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل، دهخدا و میرزا داوودخان علی‌آبادی و مساوات و غیره هم بودند، گمان می‌کنم بهاء‌الواعظین هم در آن

میان بود از بیم گرفتاری در مجلس شورای ملی متحصن شدند و در اتاق مغربی باغ اندرون مجلس که بعدها جزو چاپخانه مجلس شد، مقیم شدند. عاقبت روز ۲۲ جمادی الاول قزاق‌ها از صبح زود مجلس را محاصره نموده و چنان که داستان آن معروف است، مجلس را به توپ بستند.

من که وضع را چنین دیدم، برخلاف نوشته‌های دولت‌آبادی و کسروی در روزهای انقلابی هر روز با بسیاری دیگر از وکلا از صبح زود تا پاسی از شب گذشته در فعالیت بودم و در روزهای آخر بدبختانه مبتلا به تب شدیدی شدم به حدی که گاهی در اتاق مجلس می‌خوابیدم. در یکی از روزها مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی که غالباً در مجلس و مراقب کار بود و نیز اندک کسالتی داشت در یکی از خیابان‌های باغ بیرونی از مجلس فرشی گسترده و روی تشکی در آنجا تکیه داده بود و جمعی در اطرافش بودند. کسی نزد من آمد و پیغام داد که فلانی بیا و همین جا بخواب که با هم باشیم. من نیز رفتم، تب گاهی با حمله می‌آمد. روز قبل از توپ بستن تمام روز را تا قریب سه ساعت از شب گذشته در مجلس تقلا داشتم و وقتی همه رفتند و من نیز خواستم به منزل خود برگردم، یادی از دوستان متحصن کردم و خواستم سری به آن‌ها بزنم. به بالاخانه مسکن متحصنین رفتم و حالت افسرده آن‌ها را که روی گلیمی نشسته بودند، دیدم و بسیار متأثر شدم به طوری که عزم کردم که من هم شب را آنجا بمانم و به آدم خود گفتم: «برو به منزل و هرچه برای شام داریم بیاور. بگو که من امشب نمی‌آیم.»

مرحوم آقا سید جمال‌الدین از این حرف متغیر شد و با تشر به من گفت: «شما ابداً این کارها را نکنید. شما وکیل مجلس هستید و به شما این کار بر می‌خورد که با ما که دولت مقصر شمرده اینجا بست بمانید.» و اصرار شدید کرد که من به منزل بروم و دیگران هم همین عقیده را اظهار کردند. ناچار با دو سه نفر از همراهان به منزل که نزدیک و پشت مسجد سپهسالار بود رفتم و از کسانی که با من آمدند، مرحوم دهخدا بود که با برادرش یحیی خان آنجا منزل ما ماند. در بین راه از مجلس تا منزل حمله شدیدی از تب و لرز به من دست داد و وقتی که به منزل رسیدم، افتادم و بیخود شدم و شامی هم نخوردم و تا فردا حدود ساعت ۸ یا ۹ صبح در حالت کسالت

و خواب سخت بودم که صدای تفنگ مرا بیدار کرد و پرسیدم که چیست. گفتند: «از آن‌هاست که بر بام مسجد سپهسالار مجلس را محاصره کرده‌اند و تصادفی شده.» آن وقت خواستیم که خبر بگیریم که آیا در مجلس اشخاصی هستند یا نه، جواب آوردند که بعضی وکلا و آقایان بهبهانی و طباطبایی آمده‌اند. پس من قصد کردم که به آن‌ها ملحق شوم. وقتی خواستم حرکت کنم، خبر آوردند که حلقه محاصره بسته شده و دیگر کسی را راه نمی‌دهند، پس به منزل برگشته و منتظر شدیم. قدری بعد خبر آوردند که امام جمعه خویی با درشکه آمد رفت توی مجلس، پس من دوباره مصمم شدم ولی همراهان ما باز خبر آوردند که دیگر اصلا کسی را راه نمی‌دهند، پس با کمال اضطراب و مایوسی از ورود به مجلس در خانه ماندیم. قریب ۱۰ نفر بودیم که از آن جمله بودند خلخال و دهخدا و برادرش، امیر حشمت و برادر او و مرحوم تربیت، در غالب کتب اغلب او را همشیره‌زاده من خوانده‌اند و برادر خودم و یکی دو نفر دیگر. تا ظهر صدای توپ بود و گلوله‌های توپ به خانه ما می‌ریخت و بعد از ظهر هم تا غروب در اندیشه پیدا کردن پناهگاهی بودیم و در این اثنا در عقبی خانه که به کوچه باریکی باز می‌شد به خانه مقابل در همان کوچه که مال مرحوم علی‌خان روحانی بود، رفتیم. آنجا و در اتاق کوچک و تاریکی ماندیم و درصدد یافتن محلی که آنجا برویم بودیم. بعضی از همراهان صلاح می‌دیدند که به نحوی خود را به حضرت عبدالعظیم برسانیم. در این بین به خاطر رسیدن که اگر بتوانیم راهی به یکی از سفارتخانه‌های خارجی پیدا کنیم، ولی چون شخصا کسی را نمی‌شناختم بنا بر آن گذشت که به طور مبهم بنویسم و آن کاغذ را به اردشیر جی زرتشتی برسانیم که او هم به سفارت انگلیس برساند، رساندن این نامه را مرحوم میرزا محمدخان تربیت به عهده گرفت و رفت ولی آنچه منتظر شدیم او برنگشت تا پاسی از غروب گذشت و ما تقریباً مایوس شدیم و دست و پای خود را جمع کردیم.

عازم حضرت عبدالعظیم بودم که به ناگهان در خانه به شدت تمام زده شد. وقتی که در باز شد میرزا علی تربیت بود، از یک درشکه کرایه‌ای با نهایت عجله و هول بی‌اندازه مرا صدا کرد و گفت: «هرچه زودتر بیایید که قزاق‌ها از طرف دیگر می‌آیند.» من و خلخال و دهخدا به اصرار

او و برادرش سوار شدیم و میرزا علی محمدخان، پهلوی درشکه‌چی نشست و از طرف پشت خیابان عین‌الدوله و خیابان دوشان تپه، به طرف در سفارت انگلیس رفتیم و با درشکه وارد آنجا شدیم و سربازان قراول دم در سفارت مانند سایرین به غارت مجلس و خانه ظل‌السلطان رفته و به سربازان غارتگر دیگر دولتی ملحق شده و مقداری اسباب و دوسیه‌های مجلس را به سفارت آورده بودند. آتاشه نظامی انگلیس متغیر شد و آن‌ها را جواب گفت و بیرون کرد و نامه‌ای دیگر به وزارت جنگ نوشته که یک دسته دیگر سرباز بفرستند. اعضاء سفارت کلا در قلهک بودند، و سفارتخانه شهر به کلی خالی بود و آتاشه نظامی فقط همان روز به شهر آمده بود. هرچه سعی کردیم، اردشیر جی را نیافتیم و عاقبت خود جرات کرده و مستقیماً به سفارت رفته و تقاضای دیدن یکی از اعضاء را کردیم و چون آتاشه نظامی در حمام بود به تربیت گفتند که کاغذ را بده برسانیم، او گفته بود باید خودم مستقیماً بدهم، ناچار او را توی حمام برده و آتاشه مزبور که مشغول استحمام بود، کاغذ را گرفته و خوانده و گفته بود: «حضرات بیایند، مانعی نیست.»

آتاشه مزبور، ژورژ استوکس نام داشت و کمی فارسی می‌دانست، کمی بعد بقیه همراهان، که در منزل مانده بودند و از آن جمله برادرم و امیر حشمت و برادرش و یکی دو نفر دیگر که پیاده آمدند و در سفارت به ما ملحق شدند. بعد از اندکی چند نفر هم که از آن جمله میرزا سید حسن مدیر مجله حبل‌المتین کلکته، میرزا مرتضی قلی‌خان نائینی وکیل اصفهان، معاضدالسلطنه و غیره هم باز به سفارت آمدند. فردا صبح باز به تدریج جمعی آمدند تا تعداد نفرات به هفتاد نفر رسید، بعد به علت اعتراض دولت دیگر کسی را راه ندادند. داستان متحصنین طولانی می‌شود و پس از توقف بیست و پنج روزه از سفارت خارج شدیم و درباره دو نفر حکم تبعید صادر شد که یکی هم من بودم. مرحوم دولت‌آبادی در کتاب خاطرات خود البته اشتباهاً به من نسبتی را بدون سوءنیتی داد که من قبلاً این پناهگاه را تهیه دیده بودم و حتی ارتباط با انگلیس‌ها داشته و رابط بین آن‌ها و پیشروان تندرو مشروطه بوده‌ام. حاجت به تذکر نیست من در تمام مدت دوره اول مجلس با احدی از خارجی‌ان آشنا نبوده و ارتباط معمولی هم با کسی از آنان نداشتم و همچنین آنچه کسروی نوشته که من خواهان جنگ بودم و آدم در خانه این و آن فرستادم و پیغام دادم

که بیایند امروز جنگ خواهد شد، هیچ اساسی ندارد بلکه مطلب عکس آن است و من مانع تندروی مدافعین مشروطیت بودم.

حکایت وقایع تاریخی بعد از توپ بستن و قریب یک سالی که آن را استبداد صغیر نامیدند، بسیار طولانی است و تا حدی در بعضی کتب ثبت شده. از این رو بهتر است مطالبی را شرح دهم که خود شاهد بوده‌ام چون من از آغاز این نهضت در متن حادثه بوده‌ام. اطلاعات من انحصاری است اما فقط به بعضی از آن وقایع اشاره اجمالی می‌کنم.

آنچه معلوم است تبریز بلافاصله بعد از توپ بستن مجلس قیام مسلحانه کرد و با قوای استبداد جنگید. در اواسط ذی‌القعدة ۱۳۲۶ و فقط چند روز بعد از ورود من به تبریز که از انگلستان در ماه شوال حرکت کرده و در ۶ ذی‌القعدة به آنجا رسیدم، با بسته شدن راه تبریز و جلفا که آخرین راه باز بود، محاصره شهر از طرف قوای شاه کامل گردید و چهار ماه بیشتر این حالت محاصره دوام یافت و به تدریج عرصه بر اهالی شهر تنگ و زندگی خیلی سخت شد و کم‌کم یک دکان نانوايي، بقالی، خواروبار فروشی باز نماند. گرسنگی و قحطی بسیار شدید و هولناکی روی داد که مردم فقیر در کوچه‌ها می‌مردند و شاید اگر دو سه هفته دیگر یعنی مثلاً تا آخر ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ این حال دوام می‌یافت کشتار عام پیش می‌آمد یا به هر حال نفوس زیادی از قحطی تلف می‌شدند ولی مردم تحمل و مقاومت کردند. در همسایگی ما تاجری مشروطه‌طلب بود، یک روز گفت که در کوچه خودمان دیدم شخص فقیری نشسته و یونجه می‌خورد - در آن اوقات غالب مردم یونجه می‌خوردند و آن هم به آسانی و وفور به دست نمی‌آمد - از وی پرسیدم: «داداش چه می‌کنی؟» گفت: «یونجه می‌خوریم و اگر یونجه هم تمام شد برگ درخت‌ها را می‌خوریم و دمار از روزگار محمدعلی شاه خونخوار، سفاک و آدمکش درمی‌آوریم.»

در این هنگام نامه‌هایی برای من رسید، انجمن ایالتی مرا دعوت به انجمن کرد و در این امر که اعضاء انجمن را خیلی مشوش کرده بود به مشورت نشست. من عضو رسمی انجمن نبودم ولی نظر به خواهش و تقاضای اعضای انجمن آنجا حاضر می‌شدم. وقتی که مراسله مشترک‌الامضا قونسول‌ها را دیدم، تاثر فوق‌العاده‌ای به من دست داد و فوراً بدون تردید اظهار کردم که به خود

شاه متوسل شده که راه‌ها را باز کند تا قشون خارجی به ایران نیاید. اعضای انجمن این عقیده را قبول کردند و خواهش کردند تلگراف را من بنویسم و فوراً نوشتم از طرف انجمن و به امضاء انجمن، پس از شرح قضیه دست توسل به دامن پدر نامهربان زدن را بر خارجیان ترجیح می‌دهیم و حاضریم از هر چیز صرف نظر کنیم و استدعا داریم امر بدهید که بهانه خارجیان را برطرف نمایند و راه را برای رساندن آذوقه باز کنند. این تلگراف فداکاری خیلی بزرگی بود از طرف مردمی که حاضر شدند برای مبارزه با محمدعلی شاه یک سال با او جنگیده و قربانی داده برای احتراز از مداخله خارجی خود را فدا کنند. چون سیم تلگراف تهران به تبریز وصل نبود، و آن را بریده به مرکز حکومت عین‌الدوله در باسمنج نصب کرده بودند، ناچار بودند آن را با حروف لاتین نوشته و از سیم کمپانی هند و اروپا از تبریز به تهران مخابره کنند. این کار را مرحوم معتمدالتجار از اعضای انجمن کرد که تنها کسی بود آشنا به زبان و خط خارجی.

من برای ملاقات با جنرال قونسول عثمانی که تقاضای دیدن مرا کرده بود بیرون رفتم و ساعتی از شب گذشته به انجمن برگشتم. با این حال که تلگراف مخابره شده، دیدم که اتاق‌ها و حیاط‌های انجمن به قول معروف گوش تا گوش پر است و مجاهدین آنجا ایستاده‌اند و ستارخان و باقرخان نیز بر حسب خواهش انجمن که اطلاع آن‌ها را در کار لازم می‌دانسته آمده‌اند و این موضوع در آنجا مطرح است. یکی از روسای مجاهدین با فرستادن چنین تلگرافی مخالفت کرد و به تندی گفت: «این نوشته قونسول‌ها و همه این چیزها پلتیک (یعنی حيله) است و اقدامی نخواهد کرد.» و این حرف را که به شدت می‌گفت، مانع مخابره تلگراف شد و شخصا عقیده دارم که اگر تلگراف می‌رفت شاید فوراً راهی باز می‌شد و از ورود قشون روس جلوگیری می‌شد. فردای آن روز من دیگر از منزل بیرون نرفتم تا بعدازظهر که دیدم از طرف انجمن فرستاده و مرا دعوت می‌کنند. وقتی که رفتم، دیدم انجمنی‌ها خوشحالند و معلوم شد از آن‌ها که صبح به بازار رفته‌اند بعضی از تجار فرنگی و اعضای بانک و غیره را دیده‌اند و آن‌ها با اظهار خوشوقتی و تبریک و خبر خوش به آقایان گفته‌اند که روس‌ها می‌آیند. هرچه زمان می‌گذشت ظن آنان قوی‌تر می‌شد و عاقبت نزدیک به ظهر برای آنان یقین حاصل شد که این حرف‌ها لاف

توخالی نیست و واقعا قشون خارجی وارد ایران می‌شود، پس مجدداً با من مشورت نموده و از من رای خواستند و بنده همان عقیده دیروزی را تکرار کردم. اگرچه گفتم می‌ترسم دیر شده باشد، پس به هر حال تلگراف را فرستادند و مخبرین روزنامه‌های تهران در تهران خبر دادند که با وصول تلگراف به دست شاه اشک از چشمان او جاری شده بود. فوراً همان غروب اعضای انجمن را برای مخابره حضوری با تلگرافخانه خواستند که من هم میان آن‌ها بودم. در تهران تلگرافخانه دربار سعدالدوله، کامران میرزا، حشمت‌الدوله و حاج امام جمعه خویی بودند که از طرف شاه به حکم او برای مذاکره تلگرافی آمده بودند و پس از قدری مذاکره چون شب دیر شده بود قرار شد صبح هم آن‌ها و هم ما مجدداً به تلگرافخانه رفته و تلگرافی از شاه و با امضای او به توسط انجمن جدا خطاب به روسای اردوهای اطراف تبریز از شمال و جنوب رسید.

به رحیم‌خان چلیبانلو که راه جلفا را گرفته و به صمدخان شجاع‌السلطنه که راه مراغه و غیره دست او و همچنین به دیگران و به وسیله این تلگرافات به آن‌ها حکم داده شده بود که فوراً راه را باز کنند و از انجمن تبریز تقاضا شد هر یک از آن‌ها تلگراف‌های شاه را توسط سواری به سردار مخاطب برسانند و وقتی که این تلگراف‌ها فرستاده شد یا در حال ارسال بود، تلفنی از جلفا به انجمن و تلگرافخانه رسید که قشون روس از پل گذشته و وارد خاک ایران شدند. برای حاضرین در تلگرافخانه حالتی فوق تصور دست داد و در جواب تلگرافات تهران، انجمن که دست و دلش سرد شده بود، نوشت: «کان الذی خفت ان یكونا انا لیه راجعون» و گفتند این خبر که از جلفا رسید، ما را به قدری دگرگون کرد که حال مخابره پیدا نکردیم. شاه در جواب تلگراف کرد و تسلی داد که این قدر مضطرب نشوید و گفت هشت شب است که ن خوابیده‌ام و مشغول اقدامات و مبارزه بودم که از این امر جلوگیری شود ولی قشون روس در ۸ ربیع‌الثانی وارد تبریز شد.

منبع:

مشروطیت ایران، دکتر محمود ستایش، نشر ثالث، ۱۳۸۲

تقی‌زاده؛ منازعه در اندیشه و عمل / حکایت مرد غریب و دیار غرب

رحیم خسرو (استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی)



سید حسن تقی‌زاده فرزند سیدعلی اردوبادی در شهریور ۱۲۵۶ هجری شمسی در تبریز در خانواده روحانی متولد شد. در اوایل جوانی خود نیز درس قدیم خوانده و کسوت روحانیت به تن می‌کرد. علاوه بر تسلط بر زبان عربی و ادبیات قدیم، زبان فرانسه و انگلیسی را فرا می‌گیرد و در نوشتن فارسی نیز تبحر ویژه‌ای می‌یابد. سرنوشت او نیز مانند آخوندزاده دچار تحول شده و از خیال رفتن به نجف برای رسیدن به اجتهاد منصرف می‌شود.

تقی‌زاده اگرچه به تعبیر جمالزاده یک شبه «رجل سیاسی» نشد (جمالزاده، ۱۳۷۹) تجربیات زیاد و عمر طولانی او را به یکی از موثرترین افراد در عرصه اندیشه و عمل تبدیل نموده که در هر دو ساحت، منازعات مهمی برانگیخته است. نام او هر چند در ردیف شخصیت‌هایی چون مصدق و قوام قرار می‌گیرد اما هیچ‌گاه در اذهان اجتماع اعتبار آنان را نیافته است. شاید خاستگاه اجتماعی و اشرافیت مالی و سیاسی برخی خانواده‌های عصر قاجاریه چون مصدق و قوام این امکان را بدان‌ها می‌داد که بخشی از اخلاق سیاسی خود را حفظ کرده و در صورت تعارض موقعیت سیاسی با آرای خود، عرصه سیاست را تا ایجاد شرایط مناسب ترک کنند و یا پست و مسئولیت سیاسی را با اختیارات ملازم آن طلب کنند و در مقابل فساد مسامحه نکنند تا به مثابه تقی‌زاده بعد از قرارداد ۱۹۳۳ خود را «آلت فعل» نخوانند و بدان وسیله از پذیرش مسئولیت خطا سرباز نزنند. اگرچه هیچ‌گونه اتهام مالی در خصوص تقی‌زاده وجود ندارد و حتی سلامت

مالی او مورد تحسین بسیاری است اما تنگناهای مالی در برخی اوقات او را به کارگزاری ساده تبدیل کرده است. از جمالزاده نقل است: «هر شب گروهی از مریدانش به مسجد سید نصرالدین می آمدند و پشت سرش نماز می خواندند. دوره ای بود که کسی با اعتبار سیاسی او - چه رسد که سید عمامه به سری هم باشد - در سلسله قدیسن و نظرکردگان به حساب می رفت و بی شک می توانست در فرصت کوتاهی مال بزرگی گرد کند... یک شب پس از نماز تاجری پیش آمد و پس از عرض ارادت بسیار قالیچه نفیسی به تقی زاده تقدیم کرد. او تشکر کرد و گفت هدیه را نمی پذیرد. چون اصرار زیاد اثری نداشت بالاخره آن تاجر گفت که بهای قالیچه بیست تومان است و من خواهش می کنم آن را بخرید. تقی زاده پذیرفت و به تاجر گفت که شب بعد پول قالیچه را به او خواهد داد. فردا شب تقی زاده به تاجر گفت من امروز در بازار قالیچه را قیمت کردم معلوم شد شصت تومان است و من شصت تومان ندارم که برای آن بپردازم و هر قدر تاجر عجز و التماس کرد که بیست تومان بدهد تقی زاده نپذیرفت.» (کاتوزیان، ۱۳۸۲)

در نامه ای که تقی زاده به علاء در خصوص پذیرش کار دولتی می نویسد خود را با مصدق مقایسه می کند: «خوب می دانید وقتی جناب عالی و آقای مصدق السلطنه و بنده هر سه مایل بودیم به مجلس نرویم و از کار خارج بنشینیم لکن جناب عالی و بنده به واسطه ضرورت و معیشت نتوانستیم این گوشه گیری را اختیار کنیم و آقای مصدق به واسطه داشتن وسیله مناعت، خود را بهتر از بنده توانست حفظ کند.» (نامه های لندن) باستانی پاریزی در مورد تقی زاده می نویسد: «تقی زاده بر روی صندلی چرخدار به سنا هم برده می شد، غریب ترین و بینواترین مرد سیاسی ایران بود که یک عمر طولانی را در خانه اجاره ای زندگی کرد.» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۲)

تقی زاده یکی از صریح اللهجه ترین روشنفکران تاریخ ایران است و عمر نسبتاً طولانی او را هم عصر سه دوره و گفتمان روشنفکری قرار می دهد. او در عصر مشروطه از پیشگامان جریان روشنفکری و از رهبران مشروطه خواه بوده و در نسل دوم روشنفکری نیز در صف اول رهبران ترقی خواه اقتدارگرا قرار می گیرد، و با پی ریزی جماعت برلنی ها رهبری فکری روشنفکری این دوره را بنام خود ثبت می کند و نفوذ فکری ویژه ای بر هم نسل های خود دارد. عمر طولانی در

آغاز دهه ۴۰ شمسی نیز به او مجال اندیشه و بازاندیشی می‌دهد، ولی افکار او که خلاف‌آمد ایام یعنی غلبه گفتمان بومی‌گرایی و هویت محور بازگشت به خویشتن است، مجالی برای طرح نمی‌یابد. در سن ۲۵ سالگی به عنوان نماینده تبریز به مجلس شورای ملی مشروطه راه می‌یابد و تعجب سایر نمایندگان آن دوره را بر می‌انگیزد. او با اثرپذیری از اندیشه‌های عصر روشنگری و مخالفت با دخالت روحانیون در نظام سیاسی، از همان آغاز بر جدایی حوزه دین و دولت پای می‌فشارد و با نظارت روحانیون بر قوانین موضوعه و مصوبات مجلس نیز به شدت مخالفت می‌کند. چنین رویکردی به همراه مخالفت با هرگونه آمیزش تمدن غرب با اندیشه‌های بومی و سنتی و رویکردهای تلفیق‌گرایانه، رنجش روحانیون عصر را فراهم آورده و در نهایت مورد غضب قرار می‌گیرد.

بخشی از اندیشه‌های تقی‌زاده در این دوره در مرامنامه حزب دموکرات که با همراهی سلیمان میرزا اسکندری، رسول‌زاده، مساوات و حیدرخان تشکیل می‌شود نمایان می‌گردد: «انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی، ایجاد نظام اجباری، تعلیم اجباری و مجانی، ترجیح مالیات مستقیم بر مالیات‌های غیرمستقیم، تقسیم املاک میان رعایا، آزادی تجمع و حزب و برابری در مقابل قانون صرفنظر از نژاد قومیت و مذهب.» (بهنام، ۱۳۸۲)

مرحله اول زندگی سیاسی تقی‌زاده با حوادث مشروطیت و ترک ایران به پایان می‌رسد و بعدها با انتشار روزنامه «کاوه» در برلین مرحله دوم زندگی فکری و سیاسی او آغاز می‌شود که به واقع می‌توان انتشار این روزنامه را سرآغاز دوره جدیدی از جنبش روشنفکری ایران تلقی نمود. نویسندگان «کاوه» خصوصاً تقی‌زاده، با تجربه‌ای که از بحران‌های پس از مشروطه داشتند ساختار و سامان فکری مدنیت نوین را از اساس با تلقیات سنتی در تعارض می‌بینند و لذا اعتقادی به داد و ستد بین سنت و مدرنیته نداشته و گفت‌وگو بین آن دو را ممتنع می‌انگاشتند و می‌نوشتند: «اگر تجددخواهان واقعاً سودای رهبری ایرانیان به سوی نجات و فلاح را در سر می‌پروراندند باید جرأت کنند و این قیود را به کناری نهند و تمدن جدید را با الزامات آن بپذیرند، در غیر این صورت بهتر است که با همان شیوه‌های سنتی زندگی کنند و حداقل به الزامات سنت وفادار

بمانند زیرا این شیوه بهتر از این است که به تجدد ناقص دست یازند. و توصیه می‌کردند که به جای تجدد ناقص و نیمه کاره، تمدن جدید را باید بدون چون و چرا پذیرفت و صلاح ایران در آن است که "جسماً و روحاً، ظاهراً و باطناً فرنگی شود" و راه دیگری وجود ندارد. لذا نویسندگان «کاوه» و خصوصاً تقی‌زاده در دوره دوم انتشار «کاوه»، هدف خود را ترویج تمدن اروپایی در ایران می‌دانند. تقی‌زاده با اعتقاد به اینکه مبانی معرفتی شرق و غرب با هم متفاوتند بر عواملی تاریخی اشاره دارد که مانع از آشنایی این دو تمدن با هم شده است و همین عدم شناخت مانع پیشرفت و ترقی ایران محسوب می‌شود و لذا بررسی تمدن غربی برای پیشرفت امری ضروری تلقی می‌گردد.

بر این اساس گردانندگان کاوه فهرستی از اصلاحات را پیشنهاد می‌کنند: «تعلیم عمومی، نشر کتب مفیده و ترجمه کتب فرنگی، اخذ اصول و آداب و رسوم تمدن اروپایی و قبول بلا شرط آن، حفظ وحدت و استقلال ملی، آبادی ایران به سبک اروپائیان، جنگ بر ضد تعصبات جاهلانه و مساوات‌نامه حقوق، پیرامون مذاهب مختلف، آزادی زن‌ها و تعلیم و تحصیل حقوق و اختیارات آن‌ها». (بهنام، ۱۳۸۶، ص ۸۶)

ادعای تقی‌زاده بحث‌های زیادی را به دنبال داشت و گزاره «سراپا غربی شدن» به مهم‌ترین و مناقشه‌انگیزترین گزاره تاریخ روشنفکری ایران تبدیل شده و نماد شبه مدرنیسمی تلقی می‌شود که در آن ایام در ایران مد شده بود و در دهه ۴۰ به عنوان برجسته‌ترین مظهر غیریت در گفتمان بومی‌گرا مورد لعن قرار می‌گیرد. کاتوزیان بر این نظر است که سخن تقی‌زاده توسط شبه مدرنیست‌ها سخن صریح زمانه در باب آن گونه تجددخواهی تلقی گردید، این در حالی است که توضیحات بعدی تقی‌زاده نشانه برداشت نادرست شبه مدرنیست‌هاست. (کاتوزیان، ۱۳۸۲)

دو دهه بعد تقی‌زاده منظور خود را از جمله فوق بیشتر توضیح می‌دهد و اگرچه در این توضیحات تعدیلی به چشم می‌آید اما هیچ‌گاه از آن گفتمان خارج نمی‌شود: «من مردم را بیست و هفت سال قبل به اخذ «تمدن فرنگی» از ظاهر و باطن و جسمانی و روحانی تشویق کردم، هیچ وقت قصد این گونه تقلید مجنونانه و سفیهانه تجملی نبوده. بلکه قصد از تمدن ظاهری

فرنگی پاکیزگی لباس، مسکن و امور صحی و تمیزی معابر و آب توی لوله، و آداب پسندیده ظاهری و ترک فحش قبیح در معابر.... آمدن سر وقت، اجتناب از پرحرفی... و بی‌قیمتی وقت بوده و مراد از تمدن روحانی میل به علوم و مطالعه و بنای دارالعلوم‌ها و طبع کتاب و اصلاح حال زنان و احتراز از تعدد زوجات و طلاق بی‌جهت... درستکاری دفع فساد و رشوه [می‌باشد]» (تقی‌زاده، ۱۳۷۲، ص ۶۷۳). تقی‌زاده در دی ماه ۱۳۲۶ در نامه‌ای به ابوالحسن ابتهاج شدیداً به شبه مدرنیسم می‌تازد: «من بدون یک ثانیه تردید ترجیح می‌دهم که وکلای مجلس قبای قدک و لباس گشاد هفتاد سال قبل را بپوشند و ریش داشته باشند ولی اگر جلسه ساعت سه و نیم اعلام می‌شود ساعت پنج نیاید و شش و نیم رییس به تالار جلسه نرود که نیم ساعت دیگر برای حصول اکثریت منتظر شود و بیست دقیقه پس از حصول اکثریت باز جمعی برای سیگار و چایی در صحبت بیرون بروند و باز جلسه از اکثریت بیفتد [نه اینکه] همه ریش و سبیل را بتراشند و یقه آهاری تازده، شیک و شنگول بر کل آداب اجتماعی پسندیده، فرنگی پشت پا بزنند. بدبختانه ما نه تمدن ظاهری فرنگستان را گرفتیم نه تمدن معنوی آن را، از تمدن ظاهری جز فحشا و قمار و لباس میمون صفت و خودآرایی با وسایل وارده از خارج و از تمدن باطنی آن‌ها نیز چیز نیاموختیم جز آنکه انکار ادیان را بدون سیمان به یک اصل و یک عقیده معنوی، [که] فرنگی مآبان ما آموختند.» (همان، ۶۷۲-۳)

لذا مقصود او از تمدن، آسانسور یا قهوه‌خانه رقص‌دار و لباس فرنگی پوشیدن یا اتومبیل داشتن و رعایت یا عدم رعایت حجاب نیست، او تمدن را «در صد نود و نه و نیم، کتب و معارف مدارس عالی و پس از آن صنایع جدید می‌داند.» (تقی‌زاده، ۱۳۷۵، ص ۶۵).

تقی‌زاده بار دیگر در سال ۱۳۳۹ یعنی در سال‌هایی که گفتمان بومی‌گرایی و نقد و نفی غرب در حال تبدیل شدن به گفتمان غالب جامعه روشنفکری است در باشگاه معلمین در مورد اخذ تمدن خارجی به سخنرانی می‌پردازد و کماکان بدون اثرپذیری از فضای غالب در پی توضیح و تشریح سخنان پیشین خویش است: «چنانکه اغلب می‌دانند اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را چهل سال قبل بی‌پروا انداختم که با مقتضیات آن عصر شاید تندروی شمرده می‌شد... و چون

این عقیده قدری افراطی دانسته شد و در تاریخ زندگی من مانده اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد البته بهتر است خودم قبل از خاتمه حیات... بیان و توضیح کنم... منظور من از تمدنی که غایت آمال ما باید باشد تنها با موادی اکثریت مردم و فرا گرفتن مبادی علوم یا تبدیل عادات و لباس و وضع معیشت ظاهری آنها به آداب و عادات مغربی نیست بلکه روح تمدن و فهم و پختگی و رشد اجتماعی و روح تأهل و آزادمنشی و آزاده فکری و مخصوصاً خلاص از تعصبات افراطی و متانت فکری و وطن دوستی محکم ولی معتدل و شهامت و فداکاری در راه عقاید خود است که هنوز به این مرحله نزدیک نشده ایم.» (تقی زاده، ۱۳۳۹، ص ۴۲۶)

تقی زاده با نقد سه گروه آنها را علت دور ماندن ملت از تمدن حقیقی و رشد می داند: «یک طبقه عوام و متعصب و متظاهر به تدین و عاری از روح دیانت حقیقی و غالباً دنیاپرست و طالب منافع خویش هستند.» وی سپس برخی ناسیونالیست های افراطی را مورد حمله قرار می دهد: «ملت پرستان جاهل افراطی که در نسبت همه مفاخر بشر به قوم خود و ترجیح صفات و کمالات ایرانی بر مواهب اقوام دیگر اغراق بی تناسبی نموده و حتی مملکت و ملت خود را منبع تمدن ها و علوم عالم می شمردند و جز اثبات جهل خود نتیجه ای نمی گیرند.» اما بیشترین نقد خود را معطوف طبقه سومی می کند که در افکار عمومی به واسطه ادعای "از فرق سر تا نوک پا باید غربی شد" خود مورد حمله قرار گرفته است: «طبقه سوم آن زمره فرنگی مآب خودپرست و منفعت پرست و بی عقیده و ایمان است که جز تحصیل پول و عیش و اخذ ظواهر زندگی فرنگی ها و میل به جمع مال و یاد گرفتن زبان خارجی (نه برای کسب علم) و مسافرت موقت و مکرر و یا دائمی به اروپا و آمریکا هوسی نداشته و به هیچ چیز از معنویات اعتقاد و دلبستگی ندارند و البته از شهامت و استقلال نفس و عزت و فداکاری در راه خیر به وطن و ملت خود عاری هستند.» (تقی زاده، ۱۳۷۹، ص ۵۵)

تقی زاده در سال ۱۳۰۵ حکومت مقتدر را شرط اولیه و اساسی ترقی می داند و در سایه آن تحقق امنیت و محو قدرت ملوک الطوائفی را جستجو می کند و استقلال را در پناه آن تحقق پذیر می داند. (تقی زاده، ۱۳۵۳، ص ۴۴) البته صرف اعتقاد به حکومت مرکزی مقتدر نمی تواند با توجه به

ضرورت‌های زمانه، مورد مذمت قرار گیرد، نقطه منفی و قابل نقد در اندیشه تقی‌زاده و دوستانش در مجله «کاوه»، اعتقاد به عدم امکان عینی و ذهنی تحول در جامعه ایران «مگر به واسطه یک استبداد منور» است. چنین نگرشی است که در ذهن تقی‌زاده این دوره فرمانروای مطلقه ولی با حسن نیت بر مشروطه ناقص و معیوب ارجحیت می‌یابد.

تقی‌زاده بعدها یعنی در آغاز دهه ۲۰ وقتی مجدداً با هرج و مرج داخلی روبرو می‌شود باز هم بر دولت مرکزی مقتدر تأکید دارد اما تجربه اندیشه پیشین و حکومت رضاشاه این اجازه را به وی نمی‌دهد که در چارچوب نگاه سال‌های ۱۳۰۵ راه حل ارائه دهد. وی حصول ثبات اوضاع را علاوه بر قدرت و استحکام دولت مرکزی و نیروی تأمین منظم، در عنصر سومی یعنی داشتن میزانی معتدل از آزادی و حکومت ملی به معنی دموکراسی نیز می‌داند و هر چند در این دوره برچیدن هرج و مرج به دست یک دولت مرکزی قوی را امکان‌پذیر می‌داند اما معتقد است در این صورت آزادی نیز سلب خواهد شد و برای این کار عاقبت خوبی متصور نیست، چرا که در درازمدت باعث سلب پیشرفت سیاسی خواهد شد. لذا شرط تحقق دولت مدرن را در عدم دخالت ارتش در سیاست و وجود شورای ملی برمی‌شمارد. (کاتوزیان، ۱۳۸۲) تقی‌زاده اگرچه گرایش‌های ناسیونالیستی دارد اما تلاش دارد از ناسیونالیسم رمانتیک که فضای غالب افکار روشنفکران هم‌عصر او را تشکیل می‌دهند فاصله بگیرد و برخلاف بسیاری از روشنفکران نسل اول و هم‌دوره خویش کمتر به دامن ناسیونالیسم فرهنگی و رمانتیک می‌غلطد و لذا در پی غیریت‌سازی سایر اقوام و فرهنگ‌ها بر نمی‌آید.

تقی‌زاده ضمن تأکید بر آزادی اراده انسان و نفی جبر، آئین‌های زرتشت و شیعه را همگام و همراه با آزادی برمی‌شمارد و از سویی نیز بر حقوق اقلیت‌های مذهبی بر اساس قانون اساسی تأکید ورزیده و تعصبات مذهبی که تنازعات اجتماعی را به وجود می‌آورند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. (بهنام، ۱۳۸۶، ص ۷۷-۷۸) وی حتی از عواقب رونق اندیشه‌های ناسیونالیسم رمانتیک نیز نگران است و می‌نویسد: «مملکت ایران اگر روزی... به جنون ملی دچار شده بخواهد برای آسودگی خیال خود این سیاست را تعقیب نماید باید علاوه بر ترک خوزستان و قسمتی از

سواحل خلیج فارس و آذربایجان و خمسه و کردستان و قزوین و کلیه ترک‌زبانان همدان و مازندران و فریدن اصفهان و قشقایی و بهارلو... را از ایران خارج نماید. بلکه سادات ایران... و صدها خانواده عربی‌نژاد دیگر ایران را جلای وطن نموده و به حجاز و یمن بفرستند.» (تقی‌زاده، ۱۳۷۵، ص ۶۰-۶۱)

او در سخنرانی خود در سال ۱۳۳۹ از ملیت به عنوان یکی از مؤلفه‌های مدرن شدن نام می‌برد و ملیت‌ها را به معنای وحدت ملی و برابری همه آحاد جامعه در برابر قانون قطع نظر از دین، زبان یا نژاد مشترک می‌داند و ناسیونالیسم افراطی را در تقابل با مدرن شدن اعلام می‌کند و معتقد است چنین رویه‌ای به ناسیونال سوسیالیسم آلمانی هیتلر می‌رسد که نه تنها دور از عقل و انصاف و عدالت است بلکه موجب مضرات عظیم ملی و بین‌المللی بوده و خطرات و مولد خصومت‌های افراطی بی‌جهت بین اقوام است. او چون طالبوف سعی می‌کند هویت خود را در یک بستر عام‌تری ببیند که متناسب با ناسیونالیسم سیاسی است که بستر اساسی مدرنیته سیاسی است: «من شخصاً به ایرانیت سربلند و شرافتمند هستم و از اینکه نسب‌ام به پیامبر می‌رسد، افتخار دارم و اگر مرا عرب بخوانند دلگیر نمی‌شوم. از اینکه زبانم ترکی بوده و از ولایت ترک‌زبانم نیز کمال خرسندی و عزت نفس دارم و اگر مرا ترک بگویند (نه به قصد طعن و بی‌بهره بودن از ایرانیت) آن را توهین به خود نمی‌دانم.... لیکن البته هیچ چیزی بیش من عزیزتر از ایران نیست و من خود را شش دانگ و صددرصد ایرانی می‌دانم.... چو ایران نباشد تن من مباد.» (همان، ص ۱۱۵)

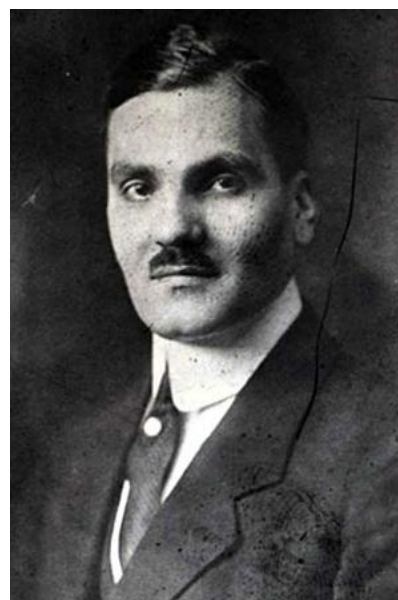
منابع:

۱. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، ۱۳۸۲، آتش در زیر پنجره، ایران‌نامه سال بیست و یکم، شماره ۱-۲ بهار و تابستان ۱۳۸۶

۲. بهنام، جمشید، ۱۳۸۲، تقی‌زاده و مسئله تجدد، مجله ایران نامه سال بیست و یکم، شماره ۲- ۱ بهار و تابستان ۱۳۸۶
۳. برلنی‌ها، تهران انتشارات هرمس، چاپ ۲.
۴. تقی‌زاده. سید حسن، ۱۳۳۹، دو خطابه، مجله یغما سال ۱۳، شماره ۹-۱۰، خطابه اول
۵. زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، چ دوم
۶. نامه‌های لندن، از دوران سفارت تقی‌زاده در انگلستان، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فرزانه روز
۷. اخذ تمدن خارجی (تساهل، تسامح، آزادی، وطن، ملت) به کوشش عزیزالله علیزاده، انتشارات فردوس
۸. جمالزاده، محمدعلی، ۱۳۷۹، یکی بود یکی نبود، به کوشش علی دهباشی، انتشارات سخن
۹. کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۸۲، سید حسن تقی‌زاده با سه زندگی در یک عمر، ایران‌نامه سال بیستم و یکم، شماره ۱-۲، بهار و تابستان ۱۳۸۶

تبریز؛ شهری جهان وطنی که افکار تقی‌زاده را شکل داد

گفتگو با فریبا زرینه‌باف (استاد دپارتمان تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا در ریورساید (Riverside) کالیفرنیا و مدیر برنامه مطالعات خاورمیانه و اسلامی)



دکتر فریبا زرینه‌باف، استاد دپارتمان تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا در ریورساید (Riverside) کالیفرنیا و مدیر برنامه مطالعات خاورمیانه و اسلامی در پاسخ به پرسش‌های ما به نقش شهر تبریز در شکل‌گیری افکار مدرن در آرای سید حسن تقی‌زاده اشاره می‌کند. نویسنده کتاب «جنایت و مکافات در استانبول» هیچ اشکالی در ارتباط تقی‌زاده با ادوارد براون بریتانیایی نمی‌بیند و می‌گوید او در تلاش بود تا حمایت لیبرال‌های بریتانیایی از مشروطه‌خواهان ایرانی را به دست بیاورد. دکتر زرینه‌باف موفق به دریافت جوایز بسیاری از نهادهایی مطالعاتی و دانشگاهی شده است که آخرین آن‌ها متعلق به «انستیتوی تحقیقات آمریکایی در ترکیه» (۲۰۱۰) و «مرکز اندیشه‌ها و جامعه» (۲۰۱۰) است.

مواجهه تقی‌زاده با مفهوم تجدد چگونه آغاز شد؟ او در دوران جوانی با گروهی از دوستانش در کتاب‌فروشی «تربیت» در شهر تبریز درباره کتب فرانسوی و انگلیسی و یا ترجمه‌هایی

که به زبان ترکی و عربی از استانبول و قاهره می‌رسید گفت‌وگو می‌کرد. در یک کلام تبریزی بودن چه تاثیری بر روی تقی‌زاده گذاشت؟

فکر می‌کنم قبل از آنکه درک تقی‌زاده از مدرنیته را درک کنیم، احتیاج داریم درباره سیر تکاملی مفهوم مدرنیته در ایران تحقیق کنیم. آنچه واضح است این است که در ایران عصر قاجار درست مانند امپراطوری عثمانی جنبش مدرن‌سازی در راستای اصلاحات نظامی در امتداد جبهه‌های غربی، تمرکز ساختار اداری یا دولت و مدرنیزه کردن آموزش و پرورش توسط دولت و بوروکرات‌ها آغاز شده بود. تلاش دیگری نیز در رابطه با مدرن‌سازی نظام حقوقی توسط افرادی چون ملک‌خان انجام شد که بعدها تأثیرات بسیار مهمی در پی داشت. می‌توانم بر نقش شاهزاده قاجار، عباس میرزا، که این اصلاحات را در ایران آغاز کرد تأکید کنم. اقدامات او الهام گرفته از اصلاحاتی است که در امپراطوری عثمانی انجام شد که اصطلاحاً به آن «تنظیمات» می‌گفتند. نباید فراموش کرد که عباس میرزا اولین فردی است که همزمان با آوردن مشاوران نظامی غربی به ایران، برای اولین بار دانشجویان ایرانی را به فرانسه و انگلستان اعزام کرد تا آموزش‌های مدرن ببینند. بنابراین جنبش مدرن‌سازی در اوایل قرن نوزدهم توسط عباس میرزا آغاز شد و امیرکبیر این حرکت را ادامه داد، هر چند این جنبش با مقاومت نیروهای محافظه‌کار در داخل حکومت همراه بود. پس سوال این است که آیا می‌توان این جنبش را موفق خواند؟ به نظر من با وجود تمام مشکلاتی که سر راه جنبش قرار گرفت، این جنبش به دستاوردهای مهمی نیز نائل گشت.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای عباس میرزا، پایه‌گذاری چاپخانه در تبریز است. تبریز در آن زمان شهر استقرار ولیعهد و مرکز دیپلماسی ایران با اروپا، امپراطوری عثمانی و روسیه بود. اولین کنسولگری اروپایی در تبریز مستقر شد و این شهر خیلی زود با حمایت عباس میرزا به مرکز جنبش مدرن‌سازی تبدیل شد. نزدیکی تبریز هم به امپراطوری عثمانی و هم به روسیه نقش مهمی را در این میان بازی می‌کرد. این شهر قبل از افتتاح کانال سوئز مهم‌ترین مرکز تجارت با اروپا از طریق ترابوزان و استانبول بود. می‌خواهم روی شخصیت بین‌المللی تبریز، نقش عباس

میرزا و طبقه متوسط متشکل از بازرگانان ثروتمند که با استانبول، قاهره، ترابوزان، تفلیس و... تجارت می‌کردند، تأکید کنم. به نظر من ترکیب این عوامل باعث آغاز جنبش مدرن‌سازی در تبریز شد که یک جامعه بزرگ اروپایی، چندین چاپخانه، یک بورژوازی ثروتمند و جمعیت بزرگی از مسیحیان (ارامنه) را در خود جای داده بود که به واسطه تجارت، با غرب در مراوده بودند. اما از سوی دیگر این افراد خواهان دستیابی به استقلال از دخالت غرب در مسائل ایران بودند، مخصوصاً در مسائل اقتصادی ایران. بنابراین یک راه رسیدن به این استقلال محدود کردن قدرت مطلقه شاه از طریق دیده‌بانی قانونی و پارلمان و توازن بود. این سیستم حکومتی اولین بار در غرب، فرانسه و انگلستان و... گسترش یافته بود. بنابراین تقی‌زاده در شهری جهان وطنی بزرگ شد و جوانی‌اش تحت تأثیر عقاید عثمانی و غرب از مدرنیته قرار گرفت.

مرور نامه‌ها و خاطرات تقی‌زاده نشان می‌دهد که او از منتقدین جدی برخی آداب و سنت‌های ایرانیان بوده است. چقدر غربی شدن دغدغه ذهنی متفکرانی مانند تقی‌زاده بود؟

بدون شک یک سوال مهم و محوری از مفاهیم مدرنیته در ایران و عثمانی این بود که یک فرد بدون آنکه از غرب تقلید کند، چقدر باید غربی شود. به نظر من مدرنیته‌ای که مدنظر اصلاح‌طلبان و نوخواهان عثمانی و ایرانی بود، مدرنیته‌ای بود که اصالت فرهنگی خود را دست ندهد. تقی‌زاده به دلیل آنکه بومی آذری بود و می‌توانست به آسانی به زبان ترکی صحبت کند، با اندیشمندان عثمانی همچون نامیک کمال، روزنامه ترکان جوان و متفکران قفقازی در رابطه و گفت‌وگو بود. فکر می‌کنم پس از اینکه «ترک‌های جوان» در سال ۱۹۰۸ پارلمان را در دست گرفتند تقی‌زاده در نخستین پارلمان عثمانی حضور یافت و با آن‌ها در ارتباط مستقیم بود.

رابطه تقی‌زاده با بریتانیایی‌ها چگونه بود؟ برخی تاریخ‌نگاران و معاصران، تقی‌زاده را عنصری وابسته به لندن معرفی می‌کنند.

شکی نیست که تقی‌زاده دوست نزدیک ادوارد جی براون بود و تلاش کرد از نفوذ او برای به دست آوردن حمایت لیبرال‌های پارلمان انگلستان از مشروطه‌خواهان ایرانی استفاده نماید. هیچ

اشکالی در این رابطه وجود ندارد و البته ادوارد براون از موضع دولت خود در برابر ایران حمایت نکرد. او بسیار طرفدار مشروطه‌خواهان ایرانی بود و کارهای براون در این زمینه امروزه از متون کلاسیک ماجرای مشروطه‌خواهی ایرانیان به شمار می‌آید. اما همه سیاستمداران انگلیسی این‌گونه فکر نمی‌کردند و وقتی پای این سوالات و ابهام‌ها پیش می‌آمد از مواضع دولت خود حمایت می‌کردند. پس باید از این تئوری توطئه‌ای که همیشه در رابطه با انگلستان درگیر آن هستیم خارج شویم تا بهتر بتوانیم اتفاقات و روابط تاریخی را تحلیل کنیم.

در رابطه با ادعاهایی که راجع به فراماسون بودن تقی‌زاده مطرح می‌شود چطور؟ شما مدرکی دال بر این ماجرا دیده‌اید؟

من هیچ مدرکی در رابطه با نقش تقی‌زاده در لژ فراماسونری ندیده‌ام. ممکن است هنگامی که در استانبول بوده در یک یا دو نشست شرکت کرده باشد، اما باز هم این بدان معنا نیست که وی بخشی از یک توطئه غربی بوده است. تقی‌زاده می‌خواست کشورش به ملتی مدرن و مستقل با حکومتی مدرن به همراه آموزش و دموکراسی پارلمانی تبدیل شود. در همین راستا او با بسیاری از اصلاح‌طلبان خاورمیانه رابطه نزدیک داشت. لازم نبود فراماسون باشد یا توطئه‌گر غربی تا این‌گونه بیندیشند. تمام این ایده‌ها در همه جا وجود داشت و فقط لازم بود مردم نشریات و روزنامه‌های ترک، عرب، پارسی و آذری را مطالعه کنند.

تقی زاده سوسیال دموکرات و جمهوری خواه بود

گفتگو با پروفسور علی انصاری (استاد دپارتمان تاریخ در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند)



پروفسور علی انصاری، استاد دپارتمان تاریخ در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند در گفت و گو با ما به تبیین گفتار تقی زاده در خصوص فرهنگی مآب شدن ایران می پردازد و می گوید او دنبال تقلید از تمدن غرب نبوده است. او تقی زاده را هم سوسیال دموکرات می خواند، هم جمهوری خواه و هم لیبرال.

انصاری، مدیر موسسه مطالعات ایرانیان دانشگاه سنت اندروز، از اعضای انستیتوی سلطنتی امور بین الملل بریتانیا - چتم هاوس - و همچنین عضو و مدیر پروژه ایران مدرن در «انستیتوی بریتانیا برای کمیسیون مطالعات ایرانی» است. عنوان جدیدترین کتاب انصاری «سیاست های ملی گرا در ایران مدرن» است، که توسط انتشارات دانشگاه کمبریج به چاپ رسیده است؛ کتابی که در آن جزئیات زیادی پیرامون سید حسن تقی زاده وجود دارد.

مرور نامه ها و خاطرات تقی زاده نشان می دهد که او از منتقدین جدی برخی آداب نابجای ایرانیان بوده است. آیا آنچه او لزوم فرهنگی مآب شدن ایرانیان می نامید به معنای کنار نهادن این آداب نابجا بوده است؟ تقی زاده کدام مولفه های فرهنگ ایرانی را مانع راه تجدد می دانست؟

تقی‌زاده به علت ادعایش در مورد اینکه ایرانی‌ها باید روحا و جسما فرنگی شوند همزمان خوشنام و بدنام است. هنوز که هنوز است وقتی صحبت از تقی‌زاده می‌شود، این گفتار از دل آثار او بیرون کشیده می‌شود، هم به لحاظ تاریخی و هم معنایی. خیلی مهم است که دریابیم منظور تقی‌زاده از بهره‌گیری چنین تعبیری که می‌تواند به سوءتعبیر ختم شود، چه بوده است. این مسئله هم قابل چشم‌پوشی نیست که تقی‌زاده زمانی این جمله را نوشته که جایگاه دولت ایران در پایین‌ترین سطح خود در طی حدود یک قرن قرار گرفته بود.

ایران آن دوره چه وضعیتی داشت؟ اساسا انگیزه تقی‌زاده از بیان چنین گفتارهایی چه بود؟

انقلاب مشروطه از حرکت بازمانده بود، جنگ جهانی دوم پای نیروهای کشورهای خارجی را به ایران باز کرده بود، آن هم در برهه‌ای که دولت مرکزی به سختی در خارج از تهران اقتدار داشت و از قدرت اندکی برخوردار بود. تقی‌زاده در سال ۱۹۲۱، ۲۳ نسخه تجویزی خود را در مجله کاوه منتشر کرد تا به سیستم سیاسی شوک وارد کند. این‌ها در ادامه موعظه‌های رادیکالی بود که او یک سال پیش از این در خصوص محاصره هموطنانش توسط تمدن‌های اروپایی مطرح کرده بود، گرچه این مطالبات در نسخه مفصل و با جزئیاتی که سال ۱۹۲۱ منتشر کرد حذف شده بود. چنان که تقی‌زاده انتظارش را داشت مطالبات او ترس شماری از ایرانیان را برانگیخت، هر چند لازم است تاکید شود که ادعاهای او توفیر چندانی با آنچه از سوی ملی‌گرایان ایرانی مطرح می‌شد نداشت و فقط زبانش تند و تیزتر بود. جدا از بستر تاریخی، چیزی که اغلب در نقد و بررسی تقی‌زاده از آن غفلت می‌شود نگاه به ۲۲ مقاله دیگری است که به وضوح از لزوم حمایت و گسترش زبان و فرهنگ ایرانی در آن‌ها می‌گوید.

برخی همین موضوع را یک دوگانگی در آرای تقی‌زاده می‌دانند.

این امر در نگاه اول ممکن است متناقض به نظر برسد اما آنچه تقی‌زاده صراحتا خواستار آن است «بازگشت» به تمدن اروپایی است. عبارت کلیدی در اینجا نه اروپا بلکه تمدن است. با بهره‌گیری از این زبان، تقی‌زاده خود را طفلی در روشنگری نشان می‌دهد که تمدن برایش آرمان

شهری است که می‌تواند هم به دست آید و هم از دست برود. تقی‌زاده و ملی‌گرایان ایرانی این طور نبود که ایران را فاقد تمدن بدانند بلکه بر آن بودند که ایران، راه خود را گم کرده و در خطر دل‌کندن از شخصیت متمدن خود قرار دارد. علاوه بر این‌ها، اصطلاح «روحا» همچنین شاید به معنای «ذهنی» ترجمه شود که منعکس‌کننده وسواس تقی‌زاده در امر آموزش است. از نگاه تقی‌زاده در تاریخ ایران این فلاسفه بوده‌اند که بالاترین مقامات انسانی و تمدن و آنچه ایرانیان قرار بود بشوند را آشکار کردند. این فلاسفه می‌توانستند متعلق به پیش یا پس از اسلام باشند. در حقیقت سید جمال‌الدین اسدآبادی در میان آن دسته از متفکران موخری است که تقی‌زاده لب به تحسینش می‌گشاید و البته هر دو مست از باده روشنگری (اروپایی) هستند.

اجازه دهید قدری پیرامون ملی‌گرا بودن تقی‌زاده صحبت کنیم. آیا تقی‌زاده خود را ملی‌گرا می‌دانست؟ ملی‌گرایی مد نظر تقی‌زاده چه ویژگی‌هایی داشت؟

بدون شک تقی‌زاده خود را ملی‌گرا می‌دانست، منتها نه شوونیست. او نخستین مرحله به سوی رستگاری ملی را در این می‌دانست که هر فردی شکست خود را بپذیرد. از همین رو است که اغلب انتقادات شدیدی از شوونیسم ایرانی که در نگاه او نوعی میهن‌پرستی سطحی و جعلی است مطرح می‌کند. رهایی ملی و «بازگشت» برای تقی‌زاده با درک اشتباهات خود آغاز می‌شود، نه اینکه دیگران سرزنش شوند و از سوی دیگر از غرب تقلید سطحی‌نگرانه شود.

یعنی تقی‌زاده با تقلید از غرب مخالف بود؟

در جستجو برای کسب تمدن غربی، تقی‌زاده از کردار غرب تقلید نمی‌کند بلکه جذب‌گرایش و روش ذهنی می‌شود که برای غرب چنین موفقیت‌های سیاسی و اقتصادی به همراه داشته است: در یک کلام نظم و انضباط غرب. تقی‌زاده آن‌هایی که شوونیستی رفتار می‌کردند یا ساده‌لوحانه به دنبال درآوردن ادای غرب بودند بی‌آنکه متوجه باشند ابتدا باید انقلاب درونی در منش رخ دهد، را به زبان خودش «وطن‌چی» می‌خواند.

باور رایج آن است که فرقه اجتماعیون عامیون و بعدها حزب دموکرات در دوران انقلاب مشروطه به نوعی مطالبات سوسیالیستی را نمایندگی می کردند. آیا تقی زاده بیان کننده (یا نماینده) خواسته های اجتماعیون و سپس دموکرات ها بود؟

در ساحت سیاست تقی زاده همیشه در حوزه آسیب پذیری قرار داشت، بخش مهمی از آن به این دلیل است که آوردن آرای روشنفکری به عرصه سیاست همیشه می تواند مشکل باشد. فارغ از اسامی که به احزاب سیاسی داده می شود من مایلم تقی زاده را در جایگاه یک سوسیال دموکرات بنشانم تا سوسیالیست اما حتی همین اصطلاح نیز باید در بستر زمان توصیف شود. گرچه وقتی تقی زاده از عبارت دموکراسی استفاده می کند دیدگاه هایش بیشتر در امتداد مفهوم نخبه گرایانه از سیاست است که می تواند استوار بر «جمهوری خواهی» باشد.

این جمهوری خواهی تقی زاده چه ویژگی هایی دارد؟

این دیدگاه کار زیادی با ماهیت و وسعت حق رای ندارد و بیشتر نگاهش معطوف به حاکمیت قانون و حقوق است. تقی زاده برای تحقق مفهوم حقوق مدنی تلاش می کند. همچنین تقی زاده پیش برنده پروژه ای بسیار «روشنگرانه» است که در آن فلاسفه به دنبال طرحی مترقی برای دولت و جامعه هستند. این می تواند به مثابه «لیبرالیسم» توصیف شود اما بهتر است از آن تحت عنوان لیبرالیسم «عضلانی» نام برده شود.

تقی زاده پیرو وفادار تجدد آمرانه بود

گفتگو با تورج اتابکی (استاد مطالعات خاورمیانه و آسیای غربی دانشگاه لایدن هلند)



سید حسن تقی زاده در سال های جوانی و میانسالی دو بار به استانبول سفر کرد. در خصوص تاثیر روشنفکران ترک بر اندیشه های تقی زاده و همچنین نگاه تقی زاده به تجددخواهی با دکتر تورج اتابکی، استاد مطالعات خاورمیانه و آسیای غربی دانشگاه لایدن هلند به گفت و گو نشستیم. اتابکی در گفت و گو با ما، تقی زاده را پیرو وفادار تجدد آمرانه می داند. به اعتقاد اتابکی برای روشنفکری چون تقی زاده که به تجدد آمرانه اعتقاد داشت، بدیلی به جز همکاری با حکومت پهلوی وجود نداشت.

آقای دکتر اتابکی، سید حسن تقی زاده از روشنفکران ایرانی است که به شکلی تمام قد وارد عرصه سیاست هم می شود. به باور شما عمل سیاسی او تا چه میزان بر دیدگاه فکری اش منطبق بوده است؟

به گمان من کارنامه تقی زاده و بازبینی سیر تحول و تطوری که در اندیشه و کنش سیاسی او دیده می شود، باید در دو حوزه مورد بررسی قرار گیرد: نخست در حوزه اندیشه به واریسی خوانش تقی زاده از تجدد بنشینیم و اینکه آیا این خوانش در طول عمرش متحول شد یا خیر. سپس به کارنامه او به مثابه انسانی سیاست ورز بنگریم. در حوزه اندیشه تقی زاده یک پوزیتیویست

تجددگرا است. من در دو کتاب «تجدد آمرانه» و «دولت و فرودستان» که به فارسی هم ترجمه شده است، به داستان تجدد ایرانی پرداخته‌ام. دغدغه تجدد از ۱۷۰ سال قبل یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی بسیاری از اهل اندیشه و سیاست در ایران بوده است و سوال اصلی آن بوده که چگونه می‌توان تحولات اساسی مورد نیاز جامعه ایران را با فرهنگ ایرانی نزدیک کرد؟ به خلاف نگاه پذیرفته شده در برخی بررسی‌های تاریخی و اجتماعی در ایران، مسئله اینجا تقابل سخت‌سرانه سنت و مدرنیته نبود. بسیاری از سنت‌گرایان دل در تجدد داشتند و بسیاری از تجددگرایان هم دل در سنت. البته کسانی بودند که در دو نهایت تجدد مطلق و سنت‌گرایی مطلق جای می‌گرفتند اما در میان این دو سر، طیف رنگارنگی از برداشت‌های گوناگون وجود داشت.

با این مقدمه به کارنامه تقی‌زاده می‌نگریم: تقی‌زاده کسی است که به برخورد پوزیتیویستی با تحولات اجتماعی باور دارد، انسانی علم‌گرا است. توجه کنیم که ما در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه و پس از آن در گفتمان مشروطه‌خواهی با برداشتی از مفهوم علم مواجه هستیم که تنها شکل واقعی دانش بشری را علم جدید می‌داند و معتقد است این علم جدید که برآمده از علوم مجرد است می‌تواند به حوزه علوم اجتماعی هم تسری بیابد و تحولات جامعه را قانونمند کند. تقی‌زاده خود دل در گرو دانش جدید دارد و می‌خواهد علوم دقیقه را فرا گیرد و پزشکی بخواند. تمامی دل‌مشغولی تقی‌زاده جوان، رفتن به دانشگاه و یادگیری علم است. حتی وقتی به تقی‌اف نامه می‌نویسد و از او کمک مالی می‌خواهد تا بتواند در دانشگاه بیروت درس بخواند این احساس را دارد که در بیروت آنچه موجب پیشرفت غرب شده است را خواهد آموخت. به باور تقی‌زاده تحولی که در غرب به وجود آمده حاصل سیطره علم جدید است و داشتن علم جدید می‌تواند ایرانیان را چنان مسلح کند که از برزخ جاری تحولات سیاسی و اجتماعی عبور کنند. اما همین جا اشاره کنم که تقی‌زاده هم مثل بسیاری از هم‌فکرانش باور نداشت که منشا تجدد تنها غرب است. آن‌ها خیلی فراتر از غرب به تجدد می‌نگریستند، آن‌ها به ژاپن، روسیه، هند و عثمانی نیز می‌نگریستند. این تصور که تقی‌زاده و روشنفکران عصر مشروطه تنها به تحولات

انگلستان و فرانسه نظر داشتند تصویری نادرست است. من در مقاله‌ای که تحت عنوان «مشروطه‌خواهان بدون مرز» برای یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطه نوشتم به این موضوع به تفصیل پرداختم که اگر می‌خواهیم به دیدگاه جامع‌تری از مشروطه برسیم باید جنبش مشروطه‌خواهی را از گتوئیزه شدن و تک‌افتادگی خارج کنیم و در بستر تحولات شرق و غرب بینیم و بده بستان فکری میان این حوزه‌ها را بررسی کنیم، مثلاً مشروطیت ژاپن را در ۱۸۸۹ میلادی داریم، تشکیل دومای روسیه و دو سال پس از مشروطیت ایران، مشروطیت عثمانی را داریم. با نگاه به این تحولات می‌بینیم که تقی‌زاده جوان در معرض کوران اندیشه تجدد در این منطقه بوده است. بدین ترتیب تقی‌زاده بر بستر برداشتی پوزیتیویستی، و با باور به تجدیدی‌آمرانه به صحنه سیاسی می‌رسد. تقی‌زاده یکی از پیروان وفادار اجرای تجدد آمرانه در ایران است و کارنامه سیاسی‌اش از آغاز تا پایان گواه بر این است.

با توجه به این دیدگاه‌های تجدد‌مآبانه، کنش سیاسی تقی‌زاده را چگونه می‌بینید؟

من در رفتار سیاسی او، دو تقی‌زاده می‌بینم: تقی‌زاده جوان و تقی‌زاده پیر. تقی‌زاده جوان تقی‌زاده‌ای است پرشور، برآمده از انقلاب مشروطه، سهم دار در این انقلاب، حاضر در مجلس دوم، پایه‌گذار فرقه دموکرات ایران، دلبسته سوسیال دموکراسی و در حقیقت معتقد به یک نوع مشارکت مردم در حیات سیاسی در تمام حوزه‌ها. او معتقد به بسط عدالت اجتماعی در کنار دموکراسی سیاسی است. جانمایه تجدیدی که تقی‌زاده تبلیغ می‌کند تنها در حکومت قانون، تفکیک قوا و پاسخگو ساختن حکومت در برابر ملت محدود نمی‌شود بلکه تقی‌زاده بر عدالت اجتماعی، جامعه مدنی و حضور نهادهای اجتماعی مستقل از دولت نظیر احزاب سیاسی نیز تاکید دارد. کارنامه او تا قبل از خروج از ایران در سال ۱۲۸۹ خورشیدی مصداق این ادعا است. او بعد از خروج از ایران، به استانبول، امریکا و اروپا می‌رود و بعد از ۱۴ سال در ۱۳۰۳ به کشور باز می‌گردد. پس از این دوره انتقالی ما با تقی‌زاده دیگری روبرویم؛ تقی‌زاده روشنگر دولتی که به کارهای اجرایی رو می‌کند و در هوای اجرای طرح‌های تجددخواهانه‌اش، محافظه‌کار است. او دیگر نقش یک نقاد پرشور نشسته در اقلیت مجلس را ندارد. او در این دوره برای اجرایی

کردن اندیشه‌هایش در کنار قدرت می‌نشیند و مسوولیت‌های اجرایی را بر دوش می‌گیرد، گاه مورد محبت و گاه مورد خشم حکومت است، اما همچنان در کنار حکومت است و باور دارد که باید آستین را بالا زد و همگام با حکومت برای اجرایی کردن اصلاحات وارد میدان شد. تقی‌زاده تا پایان عمر چنین رفتاری داشت.

تقی‌زاده در دوران اقامت در برلن و در نشریه کاوه به بیان راه‌حل مورد نظرش برای حل مشکلات ایران می‌پردازد. او در شرایطی به ایرانیان توصیه می‌کند که باید از هر لحاظ فرنگی‌مآب شوند که کوله‌باری از تجربه انقلاب مشروطه را نیز در اختیار دارد. تقی‌زاده چگونه به این نتیجه رسید که راه حل مشکلات ایران فرنگی‌مآب شدن است؟

متأسفانه در بررسی‌های انجام شده در مورد تقی‌زاده توجه نشده است که این اندیشه که ما باید فرنگی‌مآب شویم و به اصطلاح از فرق سر تا نوک پا غربی شویم، اندیشه تقی‌زاده نبود. او این تفکر را از دیگران عاریه گرفت. این اندیشه به طور مشخص ترجمه کار عبدالله جودت روشنفکر عثمانی است. در آن دوره دو نفر در عثمانی به طور مشخص به چنین نتیجه‌ای رسیده بودند که باید الگوی توسعه فرنگی را در گستره‌ای وسیع درونی کرد. یکی از این‌ها عبدالله جودت و دیگری توفیق فکرت بود. عبدالله جودت آنچه را تقی‌زاده مطرح کرد نکته به نکته و کلمه به کلمه پیش‌تر گفته بود. تقی‌زاده در دوران اقامتش در استانبول با آرای این دو روشنفکر عثمانی آشنا شد. درست در همان دوران اقامت استانبول در این شهر دادگاهی علیه عبدالله جودت برپا شد. در این دادگاه جودت از سوی اسلام‌گرایان متهم به کفرگویی شد. البته در عثمانی آن زمان کسانی دیگر نیز بودند که گونه‌ای دیگر از تجددخواهی را باور داشتند، مثلاً گروهی مبلغ الگوی توسعه ژاپنی بودند. از جمله موسی کاظم را داشتیم که نشریه صراط مستقیم را منتشر می‌کرد و در بالای نشریه آورده بود که در «طلب علم باش اگر در اروپا باشد». او معتقد بود که ملل شرقی باید به شیوه ژاپنی‌ها از اروپا بیاموزند. به باور او تجددخواهی نباید تضادی با حفظ هویت فرهنگی داشته باشد.

به سال‌های اقامت در استانبول اشاره کردید. مهم‌ترین تاثیر سال‌های اقامت در استانبول بر تقی‌زاده چه بود؟

وقتی تقی‌زاده به ترکیه می‌رود با یکی از دوستان نزدیکش هم‌خانه می‌شود و او کسی نیست جز محمدامین رسول‌زاده. رسول‌زاده همگام تقی‌زاده در ایران، روزنامه ایران نو را منتشر می‌کرد و به بسط اندیشه سوسیال دموکراسی همت نهاده بود. در تشکیل حزب دموکرات با هم همگام بودند. اما در آن سال‌ها که تقی‌زاده به عثمانی می‌رسد، این سرزمین دستخوش بحران بود. جنگ‌های بالکان بخشی از سرزمین عثمانی را جدا کرده و برای ترک‌های جوان که اینک به قدرت رسیده‌اند، تنها سه راه متصور است. دل بستن به پان اسلامیزم، پان عثمانیزم یا پان ترکیزم. از جمله نشریه‌هایی که در استانبول منتشر می‌شد و به چنین بحث‌هایی دامن می‌زد، نشریه ترکی «یوردو» بود. تقی‌زاده به همکاری با این نشریه نمی‌پردازد اما رسول‌زاده برای این نشریه می‌نویسد. جالب است که وقتی رسول‌زاده مقاله‌ای با عنوان «ترک‌های ایران» در این روزنامه منتشر کرد، خود را به عنوان یک روزنامه‌نگار ایرانی معرفی می‌کند. تقی‌زاده در این سال‌ها از نزدیک با آرا و اندیشه‌های عبدالله جودت و توفیق فکرت که در پرسش قبلی به آن اشاره داشتم، آشنا می‌شود. او در کنار این افراد با افکار کسانی که از بالکان و قفقاز به استانبول آمده بودند همانند یوسف آکچورا و یا بهرام آقایف (آقا اوغلی بعدی)، ناسیونالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌های قفقازی نیز آشنا می‌شود. این آشنایی‌های فکری دریچه‌های جدیدی را به روی تقی‌زاده باز می‌کند. اینک تقی‌زاده، همان‌طور که از مقالات نوشته شده در زمان اقامتش در برلن به روشنی آشکار است، به گردهمایی از ناسیونالیسم می‌رسد. این ناسیونالیسم البته ناسیونالیسم نژادی، قومی، یا زبانی نیست که به برتری نژادی، قومی یا زبانی منتهی شود. این ناسیونالیسم سرزمینی است. او به ایران و به تمامیت ارضی ایران می‌اندیشد و در این ناسیونالیسم عنصر ضد استعماری به خوبی مشخص است.

آقای اتابکی، سال‌های زندگی سیاسی تقی‌زاده مملو از وقایع تاریخی است که اتفاقاً اسم او نیز با این حوادث تاریخی عجین شده است، مانند ترورهای عهد مشروطه تا همکاری با

حکومت رضاشاه و امضای قرارداد نفت. شما مهم‌ترین نقطه ضعف این کارنامه سیاسی را در کجا می‌بینید؟

بینید نکاتی را که مطرح کردید هر کدام پرونده جدایی دارد: به قتل‌های دوران مجلس دوم مشروطه اشاره کردید. آن رویدادها ادامه مشاجرات مجلس در خیابان بود و از هر دو طرف مرافعه به خاک افتادند. طرفداران استبداد و مدافعان آزادی؛ و گاه دیگرانی بی‌هیچ پیوندی با هر دو جناح. بحران آزادی را داشتیم؛ آن‌گونه که استاد فقیدم، فریدون آدمیت به آن اشاره داشت.

به داستان نفت و فرقه دموکرات و نقش تقی‌زاده بنگریم: تقی‌زاده وقتی به ایران باز می‌گردد با خوانش پوزیتیویستی که از تجدد دارد و همچنین باورش به تجدد آمرانه، هیچ بدیلی جز همراهی با حکومت برای پیشبرد پروژه مدرن‌سازی ایران ندارد. او البته در این راه تنها نیست. بسیاری از کسانی که در کنار رضاشاه قرار گرفتند و عامل اجرایی گفتمان تجدد در آن دوران شدند کسانی بودند که پیش‌تر از کودتای سوم اسفند به تجدد آمرانه باور داشتند. آنان چه بدیلی جز همکاری با حاکم مقتدری که قصد داشت پروژه تجدد را جلو ببرد می‌توانستند داشته باشند؟ آنان سال‌ها تاکید بر این کرده بودند که راه نجات ایران حضور حکومتی متمرکز و مقتدر است و حال که این حکومت شکل گرفته بود راهی دیگر جز همگامی با حکومت برای پیشبرد دیدگاهشان نداشتند. تقی‌زاده مانند بسیاری دیگر از روشنفکران مانند تیمورتاش یا داور و دیگرانی چند که با کارنامه‌شان آشنایید، آستین را بالا زد تا گفتمان تجدد آمرانه را اجرایی کند. آن‌ها باور به تمرکز قدرت و تجدد آمرانه داشتند اما لزوماً این راه را منتهی به استبداد نمی‌دیدند، از این رو آن‌ها قطعاً با استبداد رضاشاهی مشکل داشتند. می‌بینید که سرنوشت آن‌ها هم چه شد. گروهی‌شان یا جلای وطن کردند، یا خانه‌نشین و شماری هم متأسفانه بر دار رفتند.

در کارنامه فردی مانند تقی‌زاده که جهت تحقق ایده‌هایش کار اجرایی انجام داده است قطعاً ایراد و اشتباه هم وجود دارد. بخشی از این خطاها به تصمیمات فردی، بخشی دیگر به تصمیمات جمعی و بخشی هم به تصمیمات بالا دست بر می‌گردد. وقتی تقی‌زاده برای اجرای تجدد آمرانه همراه با رضاشاه می‌شود باید بپذیرد که او به نوعی پاسخگوی بخشی از رفتار شخص شاه هم خواهد بود. من تصور می‌کنم در نقدهایی که دیگران بر تقی‌زاده در خصوص همکاری با رضاشاه و حکومت پهلوی وارد می‌کنند این نکته مورد غفلت است که تقی‌زاده باور به تجدد آمرانه داشت و بر این باور بود که این حکومت است که عامل اجرای این تجدد است. تقی‌زاده می‌توانست بیرون از حکومت بماند، مثلاً استاد دانشگاه و پژوهشگر باشد و حکومت را هم نقد کند. اما تقی‌زاده در پی این انتخاب رفت. او البته هر زمان که فضا را برای پیشبرد اهداف تجددخواهی‌اش مناسب نمی‌دید به دانشگاه باز می‌گشت و تحقیقات ارزنده‌ای را در زمینه نجوم و تقویم و تاریخ ایران انجام داد، اما تا پایان عمر بر تجدد آمرانه پای فشرد.

در عرصه سیاست هرگاه خرقة سیاست‌ورزی و کارگزاری سیاسی را به تن کردید، نه تنها پاسخگوی رفتار خودید، بلکه بار کثر رفتاری‌های بسیاری از همگامانتان را نیز باید به دوش بگیرید. کارنامه تقی‌زاده نمونه‌هایی از این ادعا را کم ندارد.